**جنگ مشخصه‌های جامعۀ سرمایه‌داری**

**شباهنگ راد**

با بازگشت ترامپ به قدرت، بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی در سراسر جهان افزایش یافته و برخلاف ادعاهای مطرح‌شده، جنگ در بخش‌های مختلف به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری، بیش از پیش نمایان شده است. همه به نوعی، چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم، در جنگ‌هایی که توسط قدرت‌مداران بین‌المللی سازمان‌دهی شده‌اند، درگیرند. افزایش تعرفه‌های گمرکی قلدرمنشانه توسط ترامپ به بهانه بهره‌جویی دیگر کشورها از امریکا و هم‌زمان آسیب رساندن به زندگی مردم و تخریب زیرساخت‌های جامعه، طبقه سرمایه‌داری را در وضعیت بغرنج‌تری قرار داده است. به عبارتی، گوشه‌های مختلف جهان به درجات متعددی تلخی جنگ‌های اقتصادی و نظامی امپریالیست‌ها را تجربه کرده‌اند و به‌ویژه مناطق محروم و تحت سلطه، بیش از سایر نقاط، قربانی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ شده‌اند.

چرایی اصلی این موضوع به‌طور عام به ساختار اقتصادی حاکم بر جهان سرمایه‌داری و به‌ویژه سیاست‌های هیئت حاکم امریکا برای «بازگرداندن عظمت» و در حقیقت تعیین تکلیف برای رقبای اقتصادی، سیاسی و نظامی مرتبط است. با روی کار آمدن ترامپ، جهان بیش از پیش گرفتار بحران و افزایش فاصله طبقاتی شده و بار آن بر دوش سازندگان اصلی جوامع بشری تلنبار شده است. نیازی به ذهن خلاق برای درک این مطلب نیست که شرایط جهان امروز، به‌ویژه در حوزه‌های مختلف، یعنی اوضاع سیاسی و زندگی مردم، به مراتب دشوارتر و نگران‌کننده‌تر شده است. همین امر باعث شده که تنش‌های سیاسی و اقتصادی میان اصلی‌ترین بازیگران جهان سرمایه‌داری وارد مرحله جدیدی شود. مخالفت‌ها با شعار «اول امریکا» و به دنبال موج بی‌سابقه اعتراض‌ها، از جمله 1200 تظاهرات علیه ترامپ و ماسک در یکی دو ماه اخیر، در واکنش به اقداماتی نظیر اخراج کارمندان، بسته شدن دفاتر اداره تأمین اجتماعی، تعطیلی برخی آژانس‌ها و تصمیم به اخراج 12 میلیون مهاجر و پناهنده تحت عنوان «راهزنان و قاچاقچیان»، لغو 2.2 میلیارد دلار کمک مالی به دانشگاه هاروارد و اعتراض رئیس دانشگاه و ده‌ها مورد دیگر، نشان‌دهنده سیاست‌های ضد مردمی سیستم حاکم در جامعه امریکا است. سیاست‌ها و رویکردهایی که منجر به شکاف طبقاتی بین طبقه حاکم در راستای راهبردهای جهان سرمایه‌داری و همچنین ویرانی زندگی میلیون‌ها انسان رنج‌دیده شده‌اند. ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری مدعی بود که توان سامان‌دهی به اقتصاد درب‌وداغان داخلی و بهبود زندگی مردم را دارد، اما در اولین فرصت، مانند سایر رؤسای جمهور، به خدمات اجتماعی و کاری حمله‌ور شد و خیل عظیمی از کارگران و مردم را بیکار کرده و در تنگنای اقتصادی بیشتری قرار داد. او مدعی بود که می‌تواند جنگ‌ها، به‌ویژه جنگ روسیه با اوکراین را در مدت 24 ساعت پایان دهد، اما نزدیک به 4 ماه گذشته است، همچنان خانه‌ها مورد اصابت موشک‌های دو طرف درگیری قرار می‌گیرند و جان صدها نفر از مردم بی‌گناه و کودکان را می‌گیرند.

به هر حال، ترامپ در این مدت نشان داده که برعکس ادعاهایش، قادر به تغییر مسیر دنیای پرآشوب سیستم سرمایه‌داری نیست و روز به روز با مشکلات بیشتری مواجه می‌شود؛ زیرا آشفتگی نظام امپریالیستی به مراتب بیشتر از فریادهای توخالی، زورگویی و تهدیدهای بی‌عمل به دولت‌های سرمایه‌داری و سایر دار و دسته‌های خودساخته است. به طور قطع، جهان سرمایه‌داری در وضعیت شکننده‌تری قرار دارد و سیاست‌ها و راهکارهای کنونی قادر به پاسخگویی به شرایط فعلی نیستند. ایرادگیری از جناح‌های رقیب و همچنین جابجایی عناصر دولتی توسط هیئت حاکم، پاسخگو نیستند. مشکل مناسبات سرمایه‌داری و نگهبانان آن در نبود مدیریت صحیح این نماینده یا آن نماینده نیست، بلکه به ساختار آن مربوط می‌شود و برخلاف یاوه‌گویی‌های مدعی «بازگشت عظمت امریکا»، مشکل و آشفته‌بازار سیاسی و اقتصادی در امریکا، به بود و نبود دولت «کارآمد» یا عدم تعادل تعرفه‌های گمرکی با دیگر دولت‌های امپریالیستی مربوط نمی‌شود، بلکه به تولید و انباشت کالا و به‌ویژه ناتوانی تولیدکنندگان اصلی در تهیه نیازهای اولیه زندگی مربوط است. ترامپ محصول شرایط نابسامان نظام امپریالیستی است که به‌منظور طولانی‌تر کردن عمر ساختارهای فرسوده بر سر کار آمده است. وی تلاش می‌کند با قلدری، باج‌خواهی، اتمامِ حجت و تحمیل سیاست‌های امریکا به دیگر نمایندگان سرمایه‌داری، خودخواهی و قدرت بی‌بدیل خود را به نمایش بگذارد.

به موازات، ظهور هزاران اعتصاب کارگری و توده‌ای، مخالفت‌های مستمر اجتماعی و تظاهرات در حمایت از قربانیان جنگ‌های امپریالیستی بیانگر این حقیقت است که قشر محروم و فرودست جامعه دیگر حاضر به قبول سیاست‌های دولت‌های بزرگ و وابستگان آن‌ها نیستند. دیده شده است که تغییرات از بالا و جابجایی قدرت با دسیسه و توطئه در خدمت خواسته‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میلیون‌ها انسان دردمند، جوانان و کودکان پایمال شده نیست. علاوه بر این، معلوم شده است که همه جابجایی‌ها و دسیسه‌های سازمان‌دهی شده در خدمت سرکوب درخواست‌های اولیه زندگی مردم و همچنین کنترل بهتر اعتراضات کارگری و توده‌ای بوده‌اند. در نتیجه، ترامپ مانند دیگر نمایندگان طبقه سرمایه‌داری به سر کار آمد تا خشم و نفرت کارگران، زحمت‌کشان و دیگر قربانیان ستم امپریالیستی را منحرف و کنترل کند. او به سر کار آمد تا «مقبولیت» ترک‌برداشته امریکا در عرصه بین‌المللی و داخلی را بازگرداند! شعار «اول امریکا» و تلاش برای «بازسازی عظمت» بربادرفته از جمله برنامه‌ها و سیاست‌های ترامپ در پیش و پس از انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا بوده و هست.

همان‌گونه که در بالا و در نوشته ترامپ و رؤیای بازگرداندن «عظمت» به امریکا آمده است، جامعه امریکا نه مسیری متفاوت از گذشته، بلکه در مسیر دیکته‌شده هیئت حاکم امریکا به‌منظور اعمال قدرت بی‌مانند اقتصادی، سیاسی و جنگی به دیگر رقبای امپریالیستی و به‌ویژه در تخریب بیشتر زندگی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش، دانشجویان، زنان و کودکان پیش رفته و خواهد رفت. آمده است تا با حمایت بی‌دریغ از سگ‌های نگهبانی همچون نتانیاهو به کشتار بی‌دفاع‌ترین و محروم‌ترین انسان‌ها ادامه دهد. تا خرخره مسلح کردن نگهبانان خود در نقاط مختلف دنیا و به‌خصوص نتانیاهو چیزی جز حاصل سیاست‌های دولت‌های دزد و غارتگری همچون دولت امریکا نیست. وی ادعای بهبود زندگی مردم را دارد، در حالی که هزاران نفر را بیکار کرده است. خواهان صلح است، اما در یمن جان صدها نفر را می‌گیرد. دولت اسرائیل 2 سال است که مردم و کودکان غزه را محاصره و زندگی را بر آنان تنگ کرده است، هم‌زمان، دولت ترامپِ مدعی دفاع از انسانیت و صلح، خواستار کوچ مردم فلسطینی و واگذاری سرزمین‌های آنان به اسرائیل است! همان خواسته‌ای که بارها تکرار کرده و آن را مستحق سرزمین‌های اسرائیل می‌داند.

در مجموع، اگرچه جنگ‌های امپریالیستی تنها به غزه محدود نمی‌شوند و کشورهای دیگری مانند لیبی، افغانستان، یمن، سوریه و سودان که بنا به رسانه‌های خودشان، بیش از 12 میلیون نفر از محروم‌ترین اقشار این جوامع مجبور به فرار شده‌اند، از دیگر نمونه‌ها و اثرات سوء سیاست‌های امپریالیست‌ها به سردمداری امریکا هستند که به ترس، آوارگی و کشتار میلیون‌ها انسان و کودک افزوده است. متأسفانه جهان انسانی با چنین شرایط ناامن و دهشتناکی روبه‌رو است و برخلاف پرگویی‌های سازمان‌دهندگان وضعیت فعلی مبنی بر سامان‌بخشیدن به اقتصاد در هم‌پاشیده دنیا، مشهود است که هم تنش‌های سیاسی و اقتصادی افزایش یافته و هم دامنه جنگ‌های امپریالیستی گسترده‌تر شده است.

به همین دلیل هیچ شگفتی در ادامه روند تاکنون و بروز بیش از پیش رویدادهای مخرب در قسمت‌های مختلف وجود ندارد. بی‌شک اوضاع فعلی پی‌آمد سیاست‌های امپریالیستی حاکم در جهان است و مجال تغییر آن را ندارد. از کار افتاده است و همه تلاش حامیانش در این است که با تعرض و یقه‌درانی به این و آن، عمر آن را طولانی‌تر کنند. طبقات حاکم در جهان برای بشریت مضر بوده و زندگی را برای سازندگان اصلی آن تلخ کرده‌اند. با دودوزه‌بازی، راه‌اندازی و تشدید جنگ‌های مخرب در فکر بقا هستند و به هیچ‌یک از قوانین، قرار مدارها و قطعنامه‌های تصویب‌شده توسط نهادهای خودی باور ندارند و همواره در حال نقض توأم با تداوم سرکوب وحشیانه فرودستان هستند. در تلاش برای بازگرداندن و آرام کردن جهان سرمایه‌داری به قیمت به فلاکت کشاندن زندگی مردم و آینده‌سازان جامعه، همچنین کوچاندن و قتل‌عام میلیون‌ها نفر از سرزمین خود مشغول‌اند. برای برگرداندن انحطاط اقتصادی خود، راهی جز حمله به توده‌های ستمدیده و ادامه جنگ‌های مخرب و ارتجاعی در نقاط مختلف دنیا ندارند.

خلاصه پاسخ، در دگرگون کردن شرایط فعلی و بازگرداندن قدرت به کارگران و زحمت‌کشان است. تنها از طریق حاکمیت ایدئولوژی مارکسیستی – لنینیستی است که جهان می‌تواند به رشد و پیشرفت دست یابد. این همان دنیایی است که میلیاردها انسان محروم در جهان خواهان آن هستند؛ دنیایی که متضمن آسایش و آرامش همراه با آموزش سازنده برای آینده‌سازان جامعه خواهد بود.

18 آپریل 2025

29 فروردین 1404

**سرزمین فلسطین در محاصرهٔ حکمرانان سرکوبگر**

**شباهنگ راد**

تاریخ برپایی سیاسی اسرائیل همراه با اشغال تدریجی سرزمین فلسطین، هم‌زمان با مقاومت و پایداری مردم این سرزمین در برابر غاصبان و سرکوبگران است. نمی‌توان از بازده دولت اسرائیل صحبت کرد و نوشت و در عین حال درباره کشتار کودکان و مردم بی‌دفاع فلسطین توسط جنایتکاران بی‌توجه و بی‌تفاوت بود. نمی‌توان پیشینه دولت اسرائیل را بررسی کرد و از جنبش به‌حق و درازمدت توده‌ها، جوانان و کودکان محروم فلسطین غافل ماند.

حدود هشت دهه است که به سرزمین مادری فلسطینیان نفوذ و حمله کرده‌اند و در پی تحمیل جنگ و خونریزی به مردمان محروم این سرزمین هستند. به‌راستی مفهوم و چرخ زندگی برای توده‌های ستمدیده و کودکان فلسطین از زمان تحمیل اسرائیل دچار تغییر شده و هر روز وضعیت به‌طور فزاینده‌ای دهشتناک‌تر و غیرانسانی‌تر می‌شود. تازه‌ترین نمونه این موضوع و در حقیقت ادامه آن، حملات جنون‌آمیز ارگان‌های سرکوب اسرائیل به غزه در دو سال اخیر است. گویی زمانه نسبت به دهه شصت و هفتاد تغییر کرده و در نتیجه خشونت و سنگدلی به شکل برجسته‌تری خودنمایی می‌کنند. این رخدادها دقیقاً در کنارِ گوش دولت‌هایی اتفاق می‌افتد که خود را حامی حقوق بشر و انسانیت معرفی می‌کنند؛ دولت‌هایی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم مسئول و عامل وضعیت کنونی در سرزمین مملو از خشونت و خونریزی فلسطین هستند.

به‌هرحال، پیداست که جان انسان‌ها برای جانیانی مانند نتانیاهو و حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای او، از جمله دولت خودگردان فلسطین و دیگر دار و دسته‌های مسلح و ارتجاعی مانند حماس، بی‌ارزش شده است و روزانه صدها نفر قربانی معاملات سیاسی، مالی و نظامی می‌شوند تا سناریوی نوشته شده رفته‌رفته به‌پیش برود. چون حاکمان دنیا به هیچ توافقی پایبند نیستند و قرار و مدارهای تصویب‌شده فاقد اعتبار به جهت تحقق نیت و آرزوی جانیان بشریت در خصوص کوچاندن اجباری مردم محروم غزه عمل می‌کنند. تخریب خانه‌ها در مناطق و شهرک‌های مختلف، از جمله شهرک «وادی فوکین» در کرانه باختری و کشته و مجروح کردن توده‌های محروم این شهرک، نشان‌دهنده سیاست‌های خشن و اشغالگرانه دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین است. از هزاران نمونه می‌توان گفت و نوشت که تا چه اندازه دولت‌های به‌اصطلاح مدافع بشریت دغل‌کار هستند و علی‌رغم ادعاهای دروغین، در جهت خواسته‌های سیاسی و دیرینه دولت اسرائیل در حمله به مردم و کودکان غزه قرار دارند. اثبات این نظر در حمایت و ارسال ابزار و ادوات نظامی پیشرفته و به‌موازات آن محدودیت و ممنوعیت تظاهرات به نفع جنبش فلسطین در کشورهایی همچون امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان علیه دولت نتانیاهو و به‌ویژه دستگیری مدافعان این جنبش در برابر وحشی‌گری و جنایات جنون‌آمیز دولت نتانیاهو است.

به‌راستی، در عمل به اثبات رسانده‌اند که همه شارلاتان و همه مدافع فیلم‌نامه سرمایه‌داران بین‌المللی و دولت‌های غاصب و سرکوبگری همچون دولت نتانیاهو هستند. واقعیت این است که آنچه در طول نزدیک به دو سال بر سر محروم‌ترین و بی‌دفاع‌ترین مردم و کودکان آمده است، جز این نیست که قصد کوچاندن اجباری آن‌ها از سرزمین مادری‌شان است. جز این نیست که نماد انسانیت را نمی‌توان در قامت دولت‌های بین‌المللی و به‌اصطلاح مدافعان حقوق بشر یافت؛ به عبارت دیگر، هیچ‌گاه مانند امروز نمی‌توان چهره حقیقی دولت‌ها و حامیان ریز و درشت طبقه دجال و منفعت‌طلب را شناخت. تصاویر و کلیپ‌های مخابره شده از تخریب خانه‌ها و به‌ویژه مشاهده بدن‌های خون‌آلود و مجروح کودکان بسیار گویا و در عین حال نشانگر رو شدن بیش از پیش ماهیت دولت‌ها و حامیان دروغین توده‌های محروم غزه است. با نام حماس، خانه‌ها را با خاک یکسان می‌کنند؛ با نام حماس، به بیمارستان‌ها حمله می‌کنند و با نام حماس، دیوانه‌وار بر سر کودکان و مدارس بمب می‌ریزند تا دسته‌ها و گروه‌های خودساخته را نابود کنند! افسوس که چیزی از آن سرزمین نمانده است و افسوس که هیچ نشاط و شادابی در چهره کودکان باقی‌مانده، نمایان نیست. همین چند روز پیش یونیسف اعلام کرده است که: «جان یک‌میلیون کودک غزه در خطر است» و ده‌ها هزار خانواده بدون آب و برق، آواره و بدون کمترین امنیت جانی از شمال به جنوب، شرق و غرب غزه سرگردان هستند.

یقیناً اوضاع غزه بسیار وخیم‌تر و دردناک‌تر از آنچه یونیسف گزارش کرده است، هست. تا جایی که بیمارستان‌ها امن نیستند و تاکنون بسیاری از صدمه‌دیدگان همراه با اعضای کادر پزشکی جان خود را از دست داده‌اند. معلوم است که آمار تخریب خانه‌ها، کشته‌شدگان، مجروحان و آوارگان بسیار بالاتر از آنچه تاکنون گزارش شده است. بیش از نود درصد خانه‌ها مورد توپ و بمباران قرار گرفته‌اند. آب و برق وجود ندارد و در ادامه سخن گفتن از غذای کافی و بهداشت در سرزمین آتش و خون، اضافه‌گویی است. به دلیل اینکه، هیچ مکانی آرام برای زندگی وجود ندارد و نزدیک به دو سال است که کودکان به همراه والدینشان در تیررس سرکوبگران و جانیان بشریت قرار گرفته‌اند. کودکانی که نزدیک به نیمی از کشته‌شدگان غزه را تشکیل می‌دهند و متأسفانه مابقی زیر فشار روحی ناشی از دست دادن والدین خود به سرنوشت نامعلومی دچار شده‌اند.

واقعیت این است که غزه از همه طرف در محاصره قرار دارد و علی‌رغم یاوه‌گویی‌های این دولت و آن دولت، این دسته و آن دسته وابسته به سرمایه‌داران بین‌المللی و منطقه‌ای، همچنان تنها مانده است و کسی به فکر زندگی و جان توده‌های ستمدیده و کودکان نیست. اگرچه پرگویی پیرامون حفاظت از جان مردم و کودکان در محاصره بسیار به گوش می‌رسد، اما اتفاقات و حملات بی‌وقفه آن‌هم زیر پوشش و حمایت قدرت‌مداران بین‌المللی، به‌ویژه دولت «صلح‌طلب» ترامپ حکایت از حقیقتی دیگر دارد. دو سال است که از حملات جنون‌آمیز نتانیاهو با حمایت بی‌دریغ قدرت‌های بین‌المللی مانند امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و دیگر قدرت‌ها و دولت‌های سرکوبگر منطقه‌ای می‌گذرد و ظاهراً پایانی در لت‌وپار کردن مردم بی‌دفاع و کودکان نیست. سؤال این است که چگونه می‌توان از وضعیت فعلی رهایی یافت و فاصله گرفت؟ چرا جامعه مختص و دلخواه طبقات زورگو به چنین روش‌های خشونت‌آمیزی متوسل می‌شود؟ در نهایت، کدام جامعه و کدام مردم لایق زندگی بهتر و پیشرفت هستند؟

به‌طور قطع جنبش فلسطین، مانند دیگر جنبش‌های اعتراضی در جهان، تحت تأثیر و تحمیل سیاست‌های امپریالیستی و سرکوب عریان و خشن قرار گرفته است. توطئه و خشونت آشکار به بخش پایه‌ای سیاست‌های حکمرانان جهان تبدیل شده و هیچ حد و مرزی در تخریب زیرساخت‌های جامعه، مردم و کودکان ندارند. آن‌ها در فکر ایجاد نظم و آرایش سیاسی تازه در سطح جهانی و منطقه خاورمیانه به قیمت تخریب خانه‌های فاقد استانداردهای زندگی و همچنین قتل‌عام سازندگان و آینده‌سازان اصلی جامعه هستند. بارها و بارها چنین هدف مخربی را در اشکال و موقعیت‌های گوناگون آزمایش کرده‌اند تا آنچه مدنظرشان است را به مردم جهان و به‌ویژه به توده‌های ستمدیده و محروم فلسطین تحمیل کنند. دهه‌هاست که پیگیر نقشه‌های شوم خود هستند و به‌موازات آن، دهه‌هاست که کارگران و زحمت‌کشان، زنان، دختران و جوانان، علی‌رغم نقصان‌های اعتراضی و به‌ویژه به دلیل فقدان هدایتگران کمونیستی و سالم، در صف مقدم‌اند و دولت‌های امپریالیستی و رژیم‌های وابسته و خشن منطقه را به چالش می‌کشند. ایستادگی و مقاومت مردم غزه در سخت‌ترین شرایط زندگی و محاصره، نمونه‌ای استثنایی از پایداری و مخالفت در برابر تحقق نقشه‌های امپریالیستی و کوچ اجباری است. طبعاً وضعیت کنونی باب طبع کارگران، زحمت‌کشان و دیگر قربانیان امپریالیستی نیست. قدرت‌های بزرگ بین‌المللی همچون امریکا، روسیه، انگلستان، آلمان، فرانسه و دیگر رژیم‌های وابسته و غاصب‌گر همچون دولت اسرائیل و دیگر دار و دسته‌های مسلح و ارتجاعی حماس هستند. خواست و آرزوهای مسببان وضعیت کنونی، تسلط بیشتر بر منابع طبیعی جوامع مختلف و همچنین تحمیل راهبردی جهان سرمایه‌داری به جناح‌های رقیب است. بی‌تردید، توده‌های ستمدیده خواهان تقسیم ثروت‌های جامعه بین تولیدکنندگان و سازندگان اصلی آن و بعلاوه همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگر رنگ‌ها و نژادها به‌منظور پیشرفت و بالندگی جامعه انسانی هستند. در نتیجه، طرف‌های درگیر و سازمان‌دهی شده در سرزمین فلسطین از آن مردم نبوده و نیستند. چراکه مردم جنگ مختص به خود و سازمان مرتبط با منافع خود را دارند. سازمانی که حامل برنامه کمونیستی به‌منظور رهایی از زیر ستم امپریالیستی و متکی به قدرت توده‌های ستمدیده برای رهایی بشریت و تضمین زندگی بهتر است؛ در پایان می‌توان گفت که جهان و به‌ویژه منطقه خاورمیانه و سرزمین فلسطین مستحق و شایسته هدایتگرانی مطابق با منافع خود هستند؛ هدایتگرانی که با اتکا به سازمان‌دهی از پایین، در پی به زیر کشیدن حاکمیت بالایی‌ها و اشغالگران هستند. شک نیست که هیچ جامعه‌ای بدون تئوری کمونیستی و بدون رهبری سالم به ثمر نخواهد رسید و در دست‌اندازهای سیاست‌های امپریالیستی باقی خواهد ماند.

12 آپریل 2025

23 فروردین 1404

**چهارم فروردین از نگاهی دیگر**

**شباهنگ راد**

روزها در چهارچوب‌های فکری افراد و تجمعات سیاسی، معنا و اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند؛ روزهایی که می‌توان آن‌ها را به عنوان نقطه آغاز مسیری تازه، انحراف یا حتی ضربه مهلک از سوی جانیان بشریت به یک مسیر سازنده دانست. آشکار است که هر یک از افراد با دیدگاه‌های متفاوت به نوعی با این موضوع آشنا هستند و در عین حال تجسم روشنی از تلخی‌های مبارزاتی علیه نظام‌های سرمایه‌داری دارند. تاریخ جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای، همراه با جنبش کمونیستی ایران، همواره با این رویدادها و حوادث تلخ روبه‌رو بوده است. یکی از این روزهای تلخ و فراموش‌نشدنی، چهارم فروردین 1361 بود. در این روز پنج چریک فدایی خلق [محمد حرمتی‌پور، اسد رفیعیان، عبدالرسول عابدی، حسن عطاریان و جواد رجبی در جنگل (خی‌پوست) مازندران، پس از چندین ساعت مقاومت و درگیری نابرابر با نیروهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی جان خود را از دست دادند.

پر واضح است که گفته‌ها و نوشته‌ها مربوط به این روز و دیگر روزهایی که هزاران کمونیست و مبارز در برابر سردمداران نظام جمهوری اسلامی در میدان‌های متفاوت طبقاتی ایستادند و تسلیم نشدند، بسیار فراوان است. با وجود تفاوت‌های سیاسی و تئوریک همه این‌ها ارزشمندند و به‌عنوان بخشی از تاریخ جنبش ایران، به‌ویژه جنبش کمونیستی ایران، محسوب می‌شوند. زیرا جامعه ایران مانند دیگر جوامع سرمایه‌داری متشکل از طیف‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی است. از این رو، بدون در نظر گرفتن نقش یکایک آن‌ها، بدون پیوستگی و همکاری سیاسی میان طبقه کارگر و سایر اقشار ستمدیده، و نیز بدون حضور، اتحاد و تعامل با دیگر نمایندگان سیاسی، جنبش‌های اعتراضی با موانع ساختاری نظام امپریالیستی روبرو خواهند شد. موضوع آشکار و به‌واقع تأسف‌انگیزی که دهه‌هاست جنبش ایران، علی‌رغم ادعای پایبندی به اصول موازین کمونیستی، توسط تجمعات و دستجات سیاسی خارج از کشور با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند.

در هر صورت، یادمان چهارم فروردین امسال را می‌‌توان [به‌طور چکیده] از این زاویه مورد پی‌جویی قرار داد و این‌گونه ورود کرد که ارج نهادن به چنین روزهایی مستلزم رعایت کدام رفتار و کردار سیاسی، تئوریک و همچنین تا حدی بیشتر نیازمند توجه به کدام ساختارهای اقتصادی و سیاسی است؟

پیش از ورود به موارد بالا، باید تأکید شود که در این روز [چهارم فروردین] چریک‌های فدایی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران) پس از گذر از مراحل مبارزه نظری و عملی و پس از جدایی از جریان "چفخا"، سیاست‌ها و بنیان‌های عملی‌ای را شکل دادند که با وجود گذشت چند دهه، همچنان به‌جهت باروری آرمان کمونیستی و همچنین چگونگی سازمان‌دهی به‌منظور بسیج توده‌ای و رهایی از ستم امپریالیستی قابل‌توجه است. منظور این است که بیش از چهار دهه از عمر آن می‌گذرد، اما جامعه ایران از جهات مختلف مشتاق حضور و بازگشت کمونیست‌هایی است که در دهه نخست نظام جمهوری اسلامی نقش‌آفرینی کرده‌اند. حضور و تعامل کمونیست‌ها و مبارزین با جنبش مسلحانه چند ساله توده‌های ستمدیده کردستان، همراه با فعالیت‌های چهارده‌ماهه چریک‌های فدایی خلق (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران) و همچنین تحرکات رفقای سربداران [م. ل. م] در جنگل‌های مازندران و سایر نقاط، با وجود محدودیت‌ها و کاستی‌های سیاسی، تئوریک و عملی، نقش برجسته‌ای در پیشبرد وظایف انقلابی و کمونیستی مقابله با ارگان‌های سرکوبگر نظام جمهوری اسلامی ایفا کردند.

توضیح کوتاه اینکه، نظام جمهوری اسلامی هم‌زمان با اعتراضات، اعتصابات کارگری و توده‌ای، جوانان و زنان، با اقدامات عملی کمونیست‌ها و مبارزین در گوشه و کنار جامعه ایران مواجه بوده است. درگیری‌های مسلحانه کمونیست‌ها با دار و دسته‌های مسلح نظام جمهوری اسلامی در کردستان، ترکمن‌صحرا، بلوچستان، شمال، لرستان و دیگر نقاط ایران [با وجود اختلافات دیدگاهی] نشان‌دهنده حضور فعال آن‌ها، ارتباط و از همه مهم‌تر، درک عملی وظایف کمونیست‌ها در برابر تعرض‌کنندگان به کارگران، زحمت‌کشان و دیگر اقشار محروم جامعه بوده است. بی‌تردید نظام جمهوری اسلامی از وجود و به‌ویژه عملیات مسلحانه نیروهای کمونیستی در نقاط ایران خرسند نبوده است. آگاه بود که رشد و تقویت این جریان‌ها می‌تواند زمینه‌های فعالیت عملی کارگران، زحمت‌کشان، جوانان و زنان را افزایش دهد و نظام جمهوری اسلامی را با مشکلات جدی مواجه سازد. بر همین مبنا، به بودجه‌های کلان نظامی افزوده و سازمان‌های مسلح متفاوت را سازماندهی کرده و نیز با اعزام نیروها و لشکرکشی به مناطق کردستان و ترکمن‌صحرا، در صدد سرکوب مبارزین و کمونیست‌ها در جنگل‌های شمال ایران بر آمد.

شک نیست که در آن زمان جامعه با دو فضای سیاسی موازی مواجه بود. از یک سو، کارگران، زحمت‌کشان و زنان برای دستیابی به حقوق پایمال‌شده خود در برابر سران جمهوری اسلامی ایستادند و از سوی دیگر، نیروهای کمونیستی و انقلابی هر یک به سهم خود به مقابله عملی با ارگان‌های مسلح و حافظ بقای نظام امپریالیستی پرداختند. نتیجه اینکه جنبش‌های اعتراضی ماندگارتر و بیشتر شده و همچنین بعد تازه‌تری به خود گرفته است. ولی به مدت چهل سال است که جامعه ایران با نبود حضور سازمان‌یافته کمونیست‌ها، مبارزین و نمایندگان سیاسی مردم در داخل کشور در رنج است. درست است که نظام جمهوری اسلامی صدمات بسیار فراوانی به جنبش کمونیستی ایران وارد کرده است. همچنین واضح است که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی فاقد پتانسیل برسمیت شناختن پایه‌ای‌ترین خواسته‌ها و مطالبات کارگری و توده‌ای هستند و جوابشان دستگیری، تعرض وحشیانه و سازمان‌یافته است. درست است که سرکوب از جمله سیاست‌های محوری نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌آید و استمرار آن و بدون اعمال روزانه این رویکرد امکان‌پذیر نیست. ویژگی که مختص تمامی نظام‌های وابسته و مبتنی بر خشونت است. همچنین مواردی که برای توده‌های ستمدیده ایران ناآشنا نیست و فراموش نشده است که پیش از به قدرت رسیدن نظام فعلی، جامعه ایران شاهد حضور کمونیست‌ها و مبارزین مطابق با قانون‌مندی حاکم بوده است.

در واقع، جنبش‌های مسلحانه توده‌ای و همچنین فعالیت‌های عملی کمونیست‌ها و مبارزین در مناطق مختلف، از جمله جنگل‌های مازندران، بر مبنای درکی عمیق از ساختار اقتصادی و سیاسی شکل گرفت. این جنبش‌ها نشان دادند که نمی‌توان ادعای رهایی مردم از زیر سلطه و ستم امپریالیستی را داشت و در عین حال از انجام شیوه‌های مبارزاتی مطابق با قانون‌مندی حاکم در جامعه باز ماند. رفقای جانباخته چهارم فروردین سال 1361، با تکیه بر این باور و دیدگاه عملی، علیه سرکوبگران رژیم جمهوری اسلامی به پا خاستند و دست رد به تسلیم‌طلبان، سازشکاران و همدستان نظام زدند.

بنابراین ضروری است که علاوه بر حفظ و زنده نگه داشتن حافظه تاریخی در مورد جانباختگان چهارم فروردین و دیگر کمونیست‌ها و مبارزان از دست رفته، این دیدگاه را تقویت و تثبیت کنیم که موفقیت و ثمربخشی انقلاب کارگران و توده‌های ستمدیده وابسته به حضور و واکنش مؤثر کمونیست‌ها و مبارزان در برابر ارگان‌های سازمان‌یافته نظام جمهوری اسلامی و به‌ویژه مربوط به اقدامات عملی و همکاری با گرایش‌های مختلف است. این اصول و موازین بنیادی کمونیست‌ها هستند که متأسفانه با دیدگاه‌های "احزاب" و "سازمان‌هایی" که ادعای برقراری عدالت اجتماعی و رهایی از زیر ستم امپریالیستی را دارند، در تضاد قرار گرفته‌اند.

22 مارس 2025

2 فروردین 1404

**سوریه، جولانگاه تنش و جنگ‌های تازه**

**شباهنگ راد**

تنها چند ماه از تغییر دولت اسد نگذشته است که جامعه سوریه با موج خشونت‌های سنگینی از سوی نمایندگان دولت جدید و دیگر نیروهای ارتجاعی، تحت عنوان «مبارزه با علویان» به‌ویژه در استان‌های لاذقیه و طرطوس روبه‌رو شده است. این حوادث بیش از هر چیز ناشی از کشمکش‌های سیاسی و تضاد منافع میان قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های وابسته به آن‌هاست؛ مسائلی که به‌طور آشکار در کشتار زنان، مردان، جوانان و کودکان سوری نمود پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد آنچه سوریه امروز تجربه می‌کند، چیزی جز بازتابی از یک تراژدی غم‌انگیز [مانند دیگر کشورهای جنگ‌زده] نیست. این حقیقت چیزی جز این نیست که قدرت‌های بزرگ، به‌منظور دستیابی به اهداف بلندمدت خود و آرایش سیاسی جدید، بر بحران و تنش‌های سیاسی و نظامی جامعه سوریه افزوده‌اند تا موقعیت و منافع بیشتری را در رقابت‌های جهانی به دست آورند.

از مدت‌ها پیش، این سیاست در دستور کار جانیان بشریت قرار داشته و به همین دلیل جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه، همچنان درگیر رویدادهای خونین و شوک‌آور است. همه این تغییر و تحولات زیرپوشش بهره‌برداری از ثروت‌های جامعه و ضمانت زندگی بهتر برای مردم و همچنین در چارچوب «رهایی» از دیکتاتورها و برقراری دموکراسی و آزادی صورت گرفته است؛ با این حال واقعیت‌ها نشان می‌دهند که این ظواهر با آنچه سازمان‌دهندگان وضعیت ناهنجار کنونی ادعا می‌کنند، کاملاً در تضاد است. به‌طور نمونه، هزاران نفر از محروم‌ترین اقشار جامعه را به هولناک‌ترین شیوه‌ها در خیابان‌ها و کوچه‌ها به گلوله بستند تا «اسلام مطلوب خود» را به دیگر باورها تحمیل کنند! میلیون‌ها تودهٔ دردمند را آواره کرده‌اند تا زندگی بهتری برایشان سامان دهند! درواقع، منطقه خاورمیانه تاکنون برحسب این دو عامل [یعنی رهایی از رژیم‌های دیکتاتور و برقراری دموکراسی] زیر و رو شده است و برحسب این دو عامل است که جنگ، خون و خونریزی و ویرانی خانه‌ها به بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی مردم منطقه تبدیل ‌شده است. پس سوریه، یا کشورهای در دستور کار آتی قدرت‌مداران بین‌المللی، تافته جدا بافته از دیگر کشورهای جنگ‌زده نبوده و نیستند. همه را در مسیر واحد به خط کرده و می‌کنند تا اقتصاد فروپاشیده‌شان را راست‌وریس کنند؛ زیرا جهان سرمایه‌داری در وضعیت شکننده‌تری نسبت گذشته قرار گرفته است و نشانه‌های این واقعیت را می‌توان در تهدیدها و تنش‌های سیاسی و نظامی که در نقاط مختلف جهان دامن زده می‌شود، به‌وضوح مشاهده کرد. همچنین رخدادهای مخربی از این‌دست [مانند سوریه] نشان‌دهنده این واقعیت هستند که سیستم سرمایه‌داری بیش از این قادر به پیشبرد سیاست‌های مطلوب خود نیست. در حقیقت نظام‌های سرمایه‌داری با تکیه به نیروی نظامی در تلاشند تا از این مخمصه و آن‌هم به بهای تلف کردن بیش‌‌ازپیش جان محرومان جهان و مردم منطقه خاورمیانه بیرون آیند.

به عبارت دیگر، تنش‌های سیاسی میان قدرت‌های بزرگ در منطقه خاورمیانه به‌هیچ‌وجه قابل‌انکار نیست. پیدایی آن را به‌آسانی می‌توان در مناطقی مانند افریقا و خاورمیانه مشاهده کرد. تردیدی نیست که هدف اصلیِ پشت این رویدادها، پاسخ به بحران عمیق مناسبات ناکارآمد سرمایه‌داری و تلاش برای جلوگیری از گسترش اعتراضات و جنبش‌های رشد یابنده توده‌های ستمدیده است. وجود هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری در سراسر جهان برای دستیابی به خواسته‌های اقتصادی - سیاسی، مخالفت‌های پیوسته دانشجویان در دانشگاه‌ها علیه سیاست‌های آموزشی، برپایی کمپین‌های مستمر در حمایت از توده‌های بی‌دفاع و کودکان غزه، مخالفت‌های پی‌درپی علیه طرح و تصویب قوانین ضد انسانی به حقوق پایه‌ای انسان‌ها، نابرابری‌های جنسیتی در محیط‌های کاری و آموزشی و بسیاری موارد مشابه نشان‌دهنده این واقعیت است که نظام‌های سرمایه‌داری در گوشه‌وکنار جهان با چالش‌های عمیق و گسترده‌ای روبه‌رو هستند. از این‌رو، سیاست‌های جاری مرتبط با جنگ و جابه‌جایی نیروها توسط قدرت‌های بزرگ در کشورهایی همچون سوریه، هیچ ارتباطی به منافع مردم، بازسازی جامعه و برقراری دموکراسی ندارد. در حال حاضر جامعه سوریه چندپاره شده است و هر دولت یا گروهی به دنبال سهم‌خواهی از این سرزمین ناامن است. از یک سو دولت به‌ظاهر منتخب و از سوی دیگر، بازیگرانی مانند اسرائیل، ترکیه، ایران و دیگران در تلاش‌اند تا از موقعیت به‌وجود آمده بهره‌برداری کرده و نفوذ و سلطه خود را بر دولت‌ها و جناح‌های رقیب تحمیل کنند.

پیش‌تر در [دورنما منطقه خاورمیانه](https://triboonshoma.wordpress.com/2024/12/18/%D8%AF%D9%88%D8%B1%D9%86%D9%85%D8%A7-%D9%85%D9%86%D8%B7%D9%82%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D9%88%D8%B1%D9%85%DB%8C%D8%A7%D9%86%D9%87/#more-3607) و [سوریه پسااسد](https://triboonshoma.wordpress.com/2024/12/09/%D8%B3%D9%88%D8%B1%DB%8C%D9%87-%D9%BE%D8%B3%D8%A7-%D8%A7%D8%B3%D8%AF/#more-3589) آمده است که مردم از این جابه‌جایی‌ها بهره‌ای نخواهند برد و سهم‌شان تخریب خانه‌ها، ناامنی بیشتر و از دست‌دادن جانشان خواهد بود. افسوس که سرزمین سوریه قربانی جاه‌طلبی‌ها طمع‌ورزی‌های حاکمان زورگو شده است و بی‌علت نیست که مردم سوریه نگران از وضعیت موجود هستند. تظاهرات متعدد از طرف جوانان و سایر قربانیان ستم امپریالیستی علیه نمایندگان جدید وابسته به طبقه سرمایه‌داری حاکم گواه این ادعا است که جامعه سوریه در چاله‌ای عمیق‌تر و بحرانی‌تر از قبل گرفتار شده است. این وضعیت دقیقاً بازتاب همان شرایط و برنامه‌هایی است که طراحان آن خواهان آن هستند. مردم را لت‌وپار کرده‌اند و مانند همهٔ اتفاقات و جنایات پیشین در فکر «محاکمه خودسران» یا «گروه‌های نامنضبط» هستند. سناریویی که ناآشنا نیست و در کنار آن، اشک تمساح ریختن دولت‌ها و سازمان‌های وابسته‌ای نظیر سازمان ملل و نظایر این‌ها صرفاً بزک کردن دولت احمد الشرع به‌عنوان نگهبان جدید طبقه سرمایه‌داری در سوریه ناامن است. دولتی که مأموریت اصلی‌اش تخلیه انرژی اعتراضات مردمی است. دولتی که با تصویب قانون اساسی جدید، حقوق اقلیت‌های جامعه را نادیده گرفته و به رئیس‌جمهور [انتصابی] اختیارات مطلق داده است. درست یک روز پیش از اعلام قانون اساسی جدید سوریه بود که احمد الشرع توافق‌نامه‌هایی را با «مظلوم عبدی»، فرمانده نیروهای سوریه دمکراتیک، «قسد» برای ادغام نهادهای دولت خودمختار در ساختار کشور سوریه و همچنین با جناح‌ها و شخصیت‌های استان سویدا با اکثریت دروزی، امضا کرد.

خلاصه موقعیت سیاسی توده‌های ستمدیده سوریه، علی‌رغم امیدواری به رهایی از سلطه رژیم سرکوبگر اسد، همچنان در شرایطی بی‌ثبات و در حقیقت با آینده‌ای تاریک روبرو است. کشتار بی‌رحمانه بیش از هزار نفر طی دو یا سه روز و همچنین توافق نیروهای کرد با دولت الشرع نشان‌دهنده این حقیقت است که تمامی تلاش‌ها بر تخریب دستاوردهای اعتراضات و مبارزات دهه‌های اخیر متمرکز شده است. اگرچه اعلام وفاداری و ادغام نیروهای مسلح کردستان سوریه با سیاست‌های گذشته آن‌ها، که بیشتر در راستای همکاری با نظام‌های سرمایه‌داری بوده است، تناقض چندانی ندارد، اما در عین حال نمی‌توان تأثیر مبارزات زنان در کوبانی و پیامدهای آن را نادیده گرفت. نباید فراموش کرد که چگونه زنان و مردان کردستان سوریه شانه به شانه یکدیگر علیه جنایتکاران و مزدوران نظام‌های سرمایه‌داری ایستادگی کردند و از طریق مقاومت و پیکار موفق به عقب راندن دشمنان مردم ستمدیده منطقه شدند. دستاوردهای مبارزاتی که در توافق اخیر بین نیروهای کردستان سوریه و دولت دست‌نشانده، به شدت آسیب دیده است. این موضوع همان‌طور که در [بیم‌ها و امیدهای جنگ کوبانی پیش‌بینی شده بود، چندان غافلگیرکننده و غیرقابل انتظار نیست.](https://triboonshoma.wordpress.com/2014/10/12/%D8%A8%DB%8C%D9%85%E2%80%8F%D9%87%D8%A7-%D9%88-%D8%A7%D9%85%DB%8C%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AC%D9%86%DA%AF-%DA%A9%D9%88%D8%A8%D8%A7%D9%86%DB%8C/#more-1897) ریشه این مسئله را می‌توان در دیدگاهی یافت که برای احقاق حقوق پایمال‌شده توده‌های محروم کردستان همواره به قدرت‌های بزرگ خارجی اتکا کرده است. چنین نگرشی نه تنها توان اعتراضی و دستاوردهای مردم کردستان سوریه را تقویت نکرده، بلکه در بسیاری موارد تلاش‌های آن‌ها را بی‌نتیجه گذاشته است.

15 مارس 2025

25 اسفند 1403

**سوریه، جولانگاه تنش و جنگ‌های تازه**

**شباهنگ راد**

تنها چند ماه از تغییر دولت اسد نگذشته است که جامعه سوریه با موج خشونت‌های سنگینی از سوی نمایندگان دولت جدید و دیگر نیروهای ارتجاعی، تحت عنوان «مبارزه با علویان» به‌ویژه در استان‌های لاذقیه و طرطوس روبه‌رو شده است. این حوادث بیش از هر چیز ناشی از کشمکش‌های سیاسی و تضاد منافع میان قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های وابسته به آن‌هاست؛ مسائلی که به‌طور آشکار در کشتار زنان، مردان، جوانان و کودکان سوری نمود پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد آنچه سوریه امروز تجربه می‌کند، چیزی جز بازتابی از یک تراژدی غم‌انگیز [مانند دیگر کشورهای جنگ‌زده] نیست. این حقیقت چیزی جز این نیست که قدرت‌های بزرگ، به‌منظور دستیابی به اهداف بلندمدت خود و آرایش سیاسی جدید، بر بحران و تنش‌های سیاسی و نظامی جامعه سوریه افزوده‌اند تا موقعیت و منافع بیشتری را در رقابت‌های جهانی به دست آورند.

از مدت‌ها پیش، این سیاست در دستور کار جانیان بشریت قرار داشته و به همین دلیل جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه، همچنان درگیر رویدادهای خونین و شوک‌آور است. همه این تغییر و تحولات زیرپوشش بهره‌برداری از ثروت‌های جامعه و ضمانت زندگی بهتر برای مردم و همچنین در چارچوب «رهایی» از دیکتاتورها و برقراری دموکراسی و آزادی صورت گرفته است؛ با این حال واقعیت‌ها نشان می‌دهند که این ظواهر با آنچه سازمان‌دهندگان وضعیت ناهنجار کنونی ادعا می‌کنند، کاملاً در تضاد است. به‌طور نمونه، هزاران نفر از محروم‌ترین اقشار جامعه را به هولناک‌ترین شیوه‌ها در خیابان‌ها و کوچه‌ها به گلوله بستند تا «اسلام مطلوب خود» را به دیگر باورها تحمیل کنند! میلیون‌ها تودهٔ دردمند را آواره کرده‌اند تا زندگی بهتری برایشان سامان دهند! درواقع، منطقه خاورمیانه تاکنون برحسب این دو عامل [یعنی رهایی از رژیم‌های دیکتاتور و برقراری دموکراسی] زیر و رو شده است و برحسب این دو عامل است که جنگ، خون و خونریزی و ویرانی خانه‌ها به بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی مردم منطقه تبدیل ‌شده است. پس سوریه، یا کشورهای در دستور کار آتی قدرت‌مداران بین‌المللی، تافته جدا بافته از دیگر کشورهای جنگ‌زده نبوده و نیستند. همه را در مسیر واحد به خط کرده و می‌کنند تا اقتصاد فروپاشیده‌شان را راست‌وریس کنند؛ زیرا جهان سرمایه‌داری در وضعیت شکننده‌تری نسبت گذشته قرار گرفته است و نشانه‌های این واقعیت را می‌توان در تهدیدها و تنش‌های سیاسی و نظامی که در نقاط مختلف جهان دامن زده می‌شود، به‌وضوح مشاهده کرد. همچنین رخدادهای مخربی از این‌دست [مانند سوریه] نشان‌دهنده این واقعیت هستند که سیستم سرمایه‌داری بیش از این قادر به پیشبرد سیاست‌های مطلوب خود نیست. در حقیقت نظام‌های سرمایه‌داری با تکیه به نیروی نظامی در تلاشند تا از این مخمصه و آن‌هم به بهای تلف کردن بیش‌‌ازپیش جان محرومان جهان و مردم منطقه خاورمیانه بیرون آیند.

به عبارت دیگر، تنش‌های سیاسی میان قدرت‌های بزرگ در منطقه خاورمیانه به‌هیچ‌وجه قابل‌انکار نیست. پیدایی آن را به‌آسانی می‌توان در مناطقی مانند افریقا و خاورمیانه مشاهده کرد. تردیدی نیست که هدف اصلیِ پشت این رویدادها، پاسخ به بحران عمیق مناسبات ناکارآمد سرمایه‌داری و تلاش برای جلوگیری از گسترش اعتراضات و جنبش‌های رشد یابنده توده‌های ستمدیده است. وجود هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری در سراسر جهان برای دستیابی به خواسته‌های اقتصادی - سیاسی، مخالفت‌های پیوسته دانشجویان در دانشگاه‌ها علیه سیاست‌های آموزشی، برپایی کمپین‌های مستمر در حمایت از توده‌های بی‌دفاع و کودکان غزه، مخالفت‌های پی‌درپی علیه طرح و تصویب قوانین ضد انسانی به حقوق پایه‌ای انسان‌ها، نابرابری‌های جنسیتی در محیط‌های کاری و آموزشی و بسیاری موارد مشابه نشان‌دهنده این واقعیت است که نظام‌های سرمایه‌داری در گوشه‌وکنار جهان با چالش‌های عمیق و گسترده‌ای روبه‌رو هستند. از این‌رو، سیاست‌های جاری مرتبط با جنگ و جابه‌جایی نیروها توسط قدرت‌های بزرگ در کشورهایی همچون سوریه، هیچ ارتباطی به منافع مردم، بازسازی جامعه و برقراری دموکراسی ندارد. در حال حاضر جامعه سوریه چندپاره شده است و هر دولت یا گروهی به دنبال سهم‌خواهی از این سرزمین ناامن است. از یک سو دولت به‌ظاهر منتخب و از سوی دیگر، بازیگرانی مانند اسرائیل، ترکیه، ایران و دیگران در تلاش‌اند تا از موقعیت به‌وجود آمده بهره‌برداری کرده و نفوذ و سلطه خود را بر دولت‌ها و جناح‌های رقیب تحمیل کنند.

پیش‌تر در [دورنما منطقه خاورمیانه](https://triboonshoma.wordpress.com/2024/12/18/%D8%AF%D9%88%D8%B1%D9%86%D9%85%D8%A7-%D9%85%D9%86%D8%B7%D9%82%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D9%88%D8%B1%D9%85%DB%8C%D8%A7%D9%86%D9%87/#more-3607) و [سوریه پسااسد](https://triboonshoma.wordpress.com/2024/12/09/%D8%B3%D9%88%D8%B1%DB%8C%D9%87-%D9%BE%D8%B3%D8%A7-%D8%A7%D8%B3%D8%AF/#more-3589) آمده است که مردم از این جابه‌جایی‌ها بهره‌ای نخواهند برد و سهم‌شان تخریب خانه‌ها، ناامنی بیشتر و از دست‌دادن جانشان خواهد بود. افسوس که سرزمین سوریه قربانی جاه‌طلبی‌ها طمع‌ورزی‌های حاکمان زورگو شده است و بی‌علت نیست که مردم سوریه نگران از وضعیت موجود هستند. تظاهرات متعدد از طرف جوانان و سایر قربانیان ستم امپریالیستی علیه نمایندگان جدید وابسته به طبقه سرمایه‌داری حاکم گواه این ادعا است که جامعه سوریه در چاله‌ای عمیق‌تر و بحرانی‌تر از قبل گرفتار شده است. این وضعیت دقیقاً بازتاب همان شرایط و برنامه‌هایی است که طراحان آن خواهان آن هستند. مردم را لت‌وپار کرده‌اند و مانند همهٔ اتفاقات و جنایات پیشین در فکر «محاکمه خودسران» یا «گروه‌های نامنضبط» هستند. سناریویی که ناآشنا نیست و در کنار آن، اشک تمساح ریختن دولت‌ها و سازمان‌های وابسته‌ای نظیر سازمان ملل و نظایر این‌ها صرفاً بزک کردن دولت احمد الشرع به‌عنوان نگهبان جدید طبقه سرمایه‌داری در سوریه ناامن است. دولتی که مأموریت اصلی‌اش تخلیه انرژی اعتراضات مردمی است. دولتی که با تصویب قانون اساسی جدید، حقوق اقلیت‌های جامعه را نادیده گرفته و به رئیس‌جمهور [انتصابی] اختیارات مطلق داده است. درست یک روز پیش از اعلام قانون اساسی جدید سوریه بود که احمد الشرع توافق‌نامه‌هایی را با «مظلوم عبدی»، فرمانده نیروهای سوریه دمکراتیک، «قسد» برای ادغام نهادهای دولت خودمختار در ساختار کشور سوریه و همچنین با جناح‌ها و شخصیت‌های استان سویدا با اکثریت دروزی، امضا کرد.

خلاصه موقعیت سیاسی توده‌های ستمدیده سوریه، علی‌رغم امیدواری به رهایی از سلطه رژیم سرکوبگر اسد، همچنان در شرایطی بی‌ثبات و در حقیقت با آینده‌ای تاریک روبرو است. کشتار بی‌رحمانه بیش از هزار نفر طی دو یا سه روز و همچنین توافق نیروهای کرد با دولت الشرع نشان‌دهنده این حقیقت است که تمامی تلاش‌ها بر تخریب دستاوردهای اعتراضات و مبارزات دهه‌های اخیر متمرکز شده است. اگرچه اعلام وفاداری و ادغام نیروهای مسلح کردستان سوریه با سیاست‌های گذشته آن‌ها، که بیشتر در راستای همکاری با نظام‌های سرمایه‌داری بوده است، تناقض چندانی ندارد، اما در عین حال نمی‌توان تأثیر مبارزات زنان در کوبانی و پیامدهای آن را نادیده گرفت. نباید فراموش کرد که چگونه زنان و مردان کردستان سوریه شانه به شانه یکدیگر علیه جنایتکاران و مزدوران نظام‌های سرمایه‌داری ایستادگی کردند و از طریق مقاومت و پیکار موفق به عقب راندن دشمنان مردم ستمدیده منطقه شدند. دستاوردهای مبارزاتی که در توافق اخیر بین نیروهای کردستان سوریه و دولت دست‌نشانده، به شدت آسیب دیده است. این موضوع همان‌طور که در [بیم‌ها و امیدهای جنگ کوبانی پیش‌بینی شده بود، چندان غافلگیرکننده و غیرقابل انتظار نیست.](https://triboonshoma.wordpress.com/2014/10/12/%D8%A8%DB%8C%D9%85%E2%80%8F%D9%87%D8%A7-%D9%88-%D8%A7%D9%85%DB%8C%D8%AF%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AC%D9%86%DA%AF-%DA%A9%D9%88%D8%A8%D8%A7%D9%86%DB%8C/#more-1897) ریشه این مسئله را می‌توان در دیدگاهی یافت که برای احقاق حقوق پایمال‌شده توده‌های محروم کردستان همواره به قدرت‌های بزرگ خارجی اتکا کرده است. چنین نگرشی نه تنها توان اعتراضی و دستاوردهای مردم کردستان سوریه را تقویت نکرده، بلکه در بسیاری موارد تلاش‌های آن‌ها را بی‌نتیجه گذاشته است.

15 مارس 2025

25 اسفند 1403

**جامعه و نظریه کارآمد**

**در گرامیداشت مسعود احمدزاده و یارانش**

**شباهنگ راد**

پرسش‌های متعددی در حول‌وحوش 11 اسفند، یعنی جان‌باختن مسعود احمدزاده و یارانش توسط نظام پهلوی مطرح است، از جمله اینکه چرا این رفقا در بیدادگاه‌های نظامی محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شدند؟ چرا نظام شاهنشاهی کنار گذاشته شده است؟ چرا این روزها (البته در خارج از کشور) جاماندگان آن به دنبال احیای حکومت پیشین هستند و به‌ویژه پسماندهٔ آن [رضا پهلوی] منتظر «انقلاب» دیگری همچون «انقلاب 57» است؟

پیش از پرداختن به سؤالات مطرح‌شده، نابجا نیست نگاهی کوتاه به این حقیقت داشته باشیم که تمامی نظام‌های سرمایه‌داری، با وجود تفاوت‌های ظاهری در استثمار و سرکوب کمونیست‌ها و مبارزان، همسویی اساسی دارند. این رژیم‌ها در هر شکلی که ظاهر شوند، در نهایت در تخریب زندگی کارگران، زحمت‌کشان، زنان و دختران، جوانان و همچنین در دستگیری، شکنجه و اعدام کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفان ذینفع هستند. بدون شک ایران نیز از این روند مستثنا نیست و هر دوره‌ای با روزهای تلخ و دهشتناک همراه بوده است که یکی از این روزهای تلخ، 11 اسفند 1350 است. روزی که با سالگرد اعدام رفقا مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، اسدالله مفتاحی، مجید احمدزاده، غلام‌رضا گلوی و حمید توکلی هم‌زمان است. در این روز رژیم پهلوی چریک‌های فدائی خلق را به جرم آزادی‌خواهی به جوخه اعدام سپرد تا پایه‌های سلطه‌اش را محکم‌تر کند. یقیناً در طی این سال‌ها بسیار درباره جنایات رژیم شاهنشاهی و همچنین پیدایش جنبش نوین کمونیستی گفته و نوشته شده است. این جنایات نه‌تنها فراموش‌شدنی نیستند، بلکه در حافظه تاریخی جامعه جاودانه شده‌اند و نه قابل انکارند و نه قابل تحریف. علاوه بر این، جنبش نوین کمونیستی که در پاسخ به ساختار اقتصادی و سیاسی رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم در ایران شکل گرفته است.

به‌بیان دیگر، حکمرانی نظام شاهنشاهی در طول بیش از نیم‌قرن برابر با تعرض به معیشت پایه‌ای کارگران و زحمت‌کشان و برابر با محدودیت هر چه بیشتر فضای سیاسی به‌منظور عقب راندن اعتراضات کارگری و توده‌ای و فرمان‌برداری نیروی روشنفکر از وضع موجود بوده است. در این راستا، دستگاه‌های سرکوب و گماشتگان حکومت پهلوی به گستره بگیر و به بندها افزودند تا به‌گمان خویش «جزیره ثبات و آرامش» مدنظر امپریالیست‌ها را تضمین کنند. به طرق متفاوت کوشیدند تا سیاست «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» را در محیط جامعه گسترش دهند و همچنین در خانه‌ها اعمال کنند. پیدا بود که سر فرود آوردن عناصر و نیروهای روشنفکر از میدان فعالیت، نظام پهلوی را غره کرده و در همان حال بر یأس و ناامیدی افزود. خفقان در جامعه بیداد می‌کرد و رژیم شاهنشاهی در رؤیای ادامه حیات بی‌پایان خود به سر می‌برد. جامعه و توده‌های ستمدیده به‌طور گسترده در معرض چپاول و تاراج منابع طبیعی بودند و اعتراضات و نارضایتی‌ها در تیررس ارگان‌های حافظ بقای امپریالیستی قرار داشت. در چنین موقعیتِ وخیمِ اقتصادی و به دلیل نبود نیروی پیشرو و همراه با توده‌های ستمدیده، تعدادی از کمونیست‌ها پا پیش گذاشتند و با تحلیل شرایط موجود، پایه‌های تئوری و راه نوینی را ریختند که در مدت‌زمانی کوتاه به راه و روش برخی دیگر از کمونیست‌های دوران نظام پهلوی تبدیل شد. هدف این تئوری [مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک] شکستن دو مطلق موجود در جامعه و جلب اعتماد توده‌ها به قدرت واقعی‌شان بود. طبیعتاً نظام پهلوی از وضعیت پیش‌آمده و ایستادگی کمونیست‌ها در برابر اقتدار بلامنازع خود ناخشنود بود و با اختصاص بودجه‌های هنگفت نظامی درصدد کشف و دستگیری رزمندگان کمونیست برآمد. دستگاه‌های تفتیش عقاید و ساواک به هر گوشهٔ پرت و دورافتاده سرک می‌کشیدند تا کمونیست‌ها و مبارزان را در دام خویش گرفتار کنند؛ ولی علی‌رغم تدابیر بی‌سابقه امنیتی، موجی از جوانان به سمت مبارزه مسلحانه روی آوردند که نظام پهلوی را متحیر از موقعیت مبارزاتی تغییر یافته در درون جامعه کرد. فضای سیاسی و روحیه مبارزاتی کاملاً دگرگون شد و متعاقباً دستگاه‌های سرکوب متحمل ضربات کمونیست‌ها و دیگر نیروهای انقلابی شدند. سرانجام دیوار شکست‌ناپذیری رژیم پهلوی فرو ریخت و هم‌زمان تسلیم‌طلبان و لمیدگان انقلاب در همیاری با جانیان بشریت تحت عنوان «جوانان کم‌حوصله» و «ماجراجو» به تخریب ایده‌ها و نظریه‌های نوین انقلاب پرداختند.

در این هنگام، جامعه و جنبش کمونیستی پس از سال‌ها رکود و سکون، بار دیگر مسیر و نگرش خود را باز یافتند و نظام شاهنشاهی را با چالش‌های سیاسی جدی مواجه کردند. عملیات نظامی متعددی از سوی عناصر و نیروهای انقلابی علیه نیروهای ضدانقلابی صورت گرفت. در کنار آن، حمایت گسترده مردم، نویسندگان، شاعران و هنرمندان از این جنبش، فضای تازه‌ای را در عرصه سیاسی جامعه به‌وجود آورد که جلوه‌های این تحول را به‌وضوح می‌توان در قیام توده‌ای سال‌های 56 و 57 مشاهده کرد. شاه رفت و حکومت جابه‌جا شد، اما ساختار اقتصادی دست‌نخورده باقی ماند. با وجود تغییرات ظاهری در نظام، خواسته‌های بنیادی جامعه از جمله مطالبات کارگران، زحمت‌کشان، زنان، دانشجویان و دیگر قربانیان ستم امپریالیستی همچنان بی‌پاسخ مانده است و رژیم فعلی با شدت بیشتری به غارت منابع طبیعی جامعه ادامه داده است. درست است که نظام [جمهوری اسلامی] لحظه‌ای از سرکوب مطالبات پایه‌ای سازندگان اصلی جامعه باز نمانده است، اما این به معنای تأیید یا حقانیت رژیم پیشین [پهلوی]، به‌عنوان حکومتی که حقوق بنیادین مردم را به‌رسمیت می‌شناخت، نیست.

البته این روزها در خارج از کشور، بازماندگان و حامیان نظام پیشین با تکیه بر حمایت‌های مالی و تبلیغاتی برخی نهادها و ارگان‌های مرتبط با طبقه سرمایه‌داری وارد میدان شده‌اند و از «محبوبیت» نظام شاهنشاهی در ایران حرف به میان می‌آورند، بدون اینکه متوجه باشند جامعه ایران تقریباً نیم‌قرن پیش تکلیف خود را با رژیم پهلوی مشخص کرده است و دیگر زمینه‌ای برای بازگشت آن‌ها به قدرت وجود ندارد؛ بدون اینکه به حرف‌های رضا پهلوی، به‌عنوان نماد نسل پساپهلوی توجه کنند که در مصاحبه با روزنامه بریتانیایی تلگراف گفته است: «ایران در آستانهٔ انقلابی مانند انقلاب 57 است»؛ یعنی اینکه مردم ایران در سال 57 با یک انقلاب، نظام شاهنشاهی را سرنگون کردند و جامعه فعلی در آستانهٔ انقلابی دیگر است. پس با وجود چنین نگرش و پیشینه‌ای چگونه می‌توان انتظار داشت جامعه‌ای که علیه نظام سلطنتی «انقلاب» کرده، دوباره به قبول آن تن دهد؟

به‌هرحال، فارغ از هیاهوها و تحرکات ضدانقلابی حامیان نظام گذشته در خارج از کشور، چگونه می‌توان جنایات سیستمی را فراموش کرد که دهه‌ها ثروت‌های جامعه را غارت کرده و با قساوت و درنده‌خویی به اعتصابات کارگران و اعتراضات مردم یورش برده و جوانان را به جرم مطالعه و آگاهی به زندان، شکنجه و اعدام محکوم کرده است؟ چگونه می‌توان نادیده گرفت که ارگان‌های سرکوب رژیم پهلوی خیابان‌ها را به میدان خون و مرگ معترضان تبدیل کردند؟ نظام شاهنشاهی مانند دیگر نظام‌های سرمایه‌داری بازتابی از استثمار، بی‌عدالتی، خشونت و نقض حقوق اولیه کارگران و اقشار زحمت‌کش بود. سرکوب عریان و خشونت‌آمیز نه‌تنها استثنا، بلکه جزئی جدایی‌ناپذیر از ذات نظام شاهنشاهی به شمار می‌رفت. نظامی که به‌روشنی ثابت کرد هیچ اعتقادی به حقوق پایه‌ای مردم ندارد. نظریه مسعود احمدزاده با عنوان «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» بر پایه چنین موقعیتی و بر اساس تحلیلی دقیق از شرایط جامعه بنا شد و پاسخی بود به خیانت‌ها، محافظه‌کاری‌ها و رویکرد تسلیم‌طلبانه برخی نیروها که صحنه مبارزه را ترک کرده و سیاست عقب‌نشینی را در پیش گرفتند.

چکیده: پنجاه‌وسه از اعدام آن یاران می‌گذرد و ضمن گرامیداشت یاد مسعود احمدزاده و همراهانش، باید به این نکته توجه کرد که نظریه کارآمد نقش اساسی در درک و تغییر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایفا می‌کند. دقت در این موضوع، یعنی درک دقیق روابط پیچیده اجتماعی، نیازمند ابزارهایی است که بتوان مسیرها را بهتر تشخیص داده و راه‌های مناسب برای برون‌رفت از آن را ارائه داد. واضح است که اگر نظریه با دقت تدوین شود و به‌درستی در عمل مورد استفاده قرار گیرد، می‌تواند تأثیرات مثبتی در جامعه ایجاد کرده و جنبش‌های اعتراضی را به‌سوی پیشرفت و بالندگی هدایت کند. در حاشیه، اگرچه تئوری مبارزه مسلحانه در عمل به‌دلیل ضربات مداوم نظام شاهنشاهی و در ادامه به‌دلیل نفوذ گرایش‌های انحرافی از زمان بر سر کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی باز ماند، اما این به معنای ناتوانی آن در پاسخگویی به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه نیست. چراکه شرایط موجود نشان می‌دهد شباهت‌های چشمگیری میان رژیم فعلی و گذشته وجود دارد و جامعه با مشکلی همچون اقتصاد تک‌محصولی دست‌وپنجه نرم می‌کند و متعاقباً سرکوب عریان و زور سازمان‌یافته نقش کلیدی در حفظ نظام وابسته به امپریالیسم دارد؛ بنابراین، وجود تغییرات جزئی در درون جامعه الزاماً به معنای تغییر در ساختار اجتماعی یا به معنای بازنگری در سیاست‌ها و تاکتیک‌های سازمانی علیه سیاست‌های نظام جمهوری اسلامی نیست. متأسفانه، گاهی اوقات مواردی از طرف برخی طرفداران [نظری] تئوری مسعود احمدزاده مطرح می‌شود که با اصول بنیادین این نظریه هم‌خوانی ندارد، در حالی‌که تئوری مبارزه مسلحانه با توجه به ساختار اقتصادی جامعه تدوین شده و در آن پایگاه و نیروی اصلی انقلاب تعیین شده است. این نظریه وظیفه کلیدی برای بسیج توده‌ها در یک مبارزه طولانی‌مدت داشته و هدفش تسخیر شهرها از طریق روستاها به‌منظور رهایی از سلطه امپریالیستی است. نادیده گرفتن یا تفسیر نادرست این اصول، حتی با استناد به تغییرات اجتماعی پس از برکناری رژیم شاهنشاهی، به‌منزله بدفهمی و همچنین تلاش برای توجیه تمایلات فکری فردی تلقی می‌شود.

28 فوریه 2025

10 اسفند 1403

**جنبش دانشجویی و انتظارات**

**[در تجلیل 16 آذر، روز دانشجو]**

**شباهنگ راد**

دریافت بایسته از جنبش دانشجویی به‌جای خود بازدارنده هرگونه سوءبرداشت و انحراف سیاسی از جایگاه جنبش‌های دموکراتیک و سیال است. پنهان نیست که از زمان تأسیس دانشگاه‌ها در ایران، دانشجویان سهم قابل‌توجهی در نشر و ترویج آگاهی سیاسی در درون جامعه داشته‌اند که بدون تردید 16 آذر 1332 یکی از پیشروان اعتراضات در برابر سیاست‌های ظالمانه و سرکوبگرانه نظام پهلوی است. روزی که ثبت آن وابستگی مستقیم با شرایط سیاسی حاکم در جامعه داشت. در این روز، ارگان‌های مسلح حکومت پهلوی با تسخیر و یورش وحشیانه به دانشکده فنی تهران، جان 3 تن از دانشجویان به‌نام‌های مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی و مهدی شریعت رضوی را گرفتند و از آن زمان به بعد، روز 16 آذر به یکی از میدان‌های اعتراضی به‌منظور افشای سیاست‌های امپریالیستی در ایران تبدیل‌شده است.

به‌طورقطع جنبش دانشجویی، مانند دیگر جنبش‌های اعتراضی کارگری، توده‌ای از فرازوفرودهای متفاوت گذر کرده است که بررسی هر دوره آن مستلزم درک اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه و به‌ویژه جایگاه نمایندگان سیاسی طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت ستم است. البته درازدستی نظام پیشین به دانشگاه‌ها و دانشجویان موضوعی پنهان و غیرمعمول نیست و همواره دانشجویان کمونیست، مبارز و مخالف در تیررس ارگان‌های حافظ بقای امپریالیستی قرار داشتند. شاه، سرکرده نظام، در همه دوران حاکمیتش تلاش بسیار زیادی کرده است تا به شناسایی و دستگیری دانشجویان مبارز بپردازد و ارتباط آن‌ها را با دیگر مراکز آموزشی و جامعه قطع کند. حمله چتربازان و کماندوهای نظام شاهنشاهی به تظاهرات دانش‌آموزان در خیابان‌های مرکز شهر تهران نسبت به اخراج چند تن از دانش‌آموزان دبیرستان دارالفنون [در سال 1340] و به‌دنبال حمایت دانشجویان دانشگاه تهران که در نهایت به تعطیلی یک‌ماهه دانشگاه منجر شد، ازجمله حساسیت سیاسی حکومت‌مداران و دولت‌مداران شاهنشاهی نسبت به مراکز آموزشی و دانشجویان مبارز و مخالف به شمار می‌رود.

همان‌گونه که در بالا آمده است، دیده‌بانی دم‌ودستگاه‌های وابسته به طبقه سرمایه‌داری در میدان‌های آموزشی نکته کهنه‌ای نیست و سردمداران نظام جمهوری اسلامی، مانند حکومت‌مداران و دولت‌مداران گذشته، به‌شدت مراقب فضای سیاسی دانشگاه‌ها بوده و هستند. تا جایی که به مدت 3 سال درِ دانشگاه‌ها را به بهانه انقلاب فرهنگی و «اسلامی کردن» بستند، «بطوریکه بیش از 40 درصد از کادر علمی دانشگاه‌ها و حدود 25 الی 26 هزار دانشجو را اخراج کردند». علت به فضای بسته سیاسی جامعه برمی‌گردد و به‌دنبال هدف تصفیه سیاسی کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفین از مراکز آموزشی به‌عنوان یکی از کانون‌های مهم نشر آگاهی و ارتباط با جامعه اعتراضی در برابر سیاست‌های ارتجاعی حاکم در ایران بود. در حقیقت حاکمیت در هیچ دورانی، کوتاهی‌ای در بگیر و بند و شکنجه دانشجویان نکرده است و با تمام توان کوشیده است با سازمان دادن نهادها و ارگان‌های وابسته به خود، محیط دانشگاه‌ها را در چهارچوب فکری مطابق با سیاست‌های نظام سازمان دهد؛ ولی دانشگاه‌ها و دانشجویان، علیرغم محدودیت‌ها و تهدیدهای نظام [بنا به سنن دیرینه] در برابر نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های درون دانشگاه‌ها و جامعه به مخالفت برخاستند که اعتراضات گسترده دسته‌جمعی دانشجویان در سال‌های ۷۸، ۸۲ و ۸۸ از نمونه‌های بارز آن‌ها هستند.

به‌هرحال یک موضوع مشخص است و آن اینکه، اگرچه نظام تا حدودی توانسته است جنبش دانشجویی را در دوره‌های معین از حرکت باز دارد، ولی قادر نبوده است فضای سکوت و تسلیم را در میدان‌های آموزشی و دانشگاه‌ها حاکم گرداند و آسیبی در اراده دانشجویان معترض به وجود آورد. ترس نظام از آشنایی با افکار مخالف و برآمدهای دهه‌های گذشته توسط دانشجویان است. می‌داند علیرغم سیال بودنشان، دانشگاه‌ها نقش و تأثیر شایسته‌ای در تحرک و ترویج آگاهی و توضیح نابسامانی‌های دست‌ساز حکومت‌مداران و دولت‌مداران و همچنین بالا آوردن دیگر جنبش‌های اعتراضی دارند. بی‌علت نیست که دستگاه‌های تفتیش عقاید و پلیس نظام بیش‌ازحد مراقب و فعال هستند تا مبادا جامعه دانشگاهی با رویدادهای اعتراضی دسته‌جمعی روبرو گردد.

فشرده آنچه در سالروز 16 آذر، روز دانشجو مهم است، این است که جدا از تجلیل از این روز، اعتراضات و جست‌وخیزهای دانشگاه‌ها و دانشجویان معترض و مبارز را به هر میزان پاس داشت و توقع و انتظاری فراتر از جایگاه آن‌ها [به‌عنوان جنبش دمکراتیک و سیال] نداشت؛ به این دلیل که تاکنون به همراه دیگر جنبش‌های اعتراضی نقش بس ارزنده‌ای در برابر سیاست‌های استثمار و سرکوبگرانه نظام جمهوری اسلامی ایفا کرده‌اند که به‌جای خود قابل‌تقدیر و قدردانی است. مهم‌تر اینکه لازم است به این موضوع اندیشید که پیشرفت یکایک این جنبش‌ها وابسته به پارامترهای دیگر، یعنی وابسته به وجود نیروهای کمونیستی در برابر سازمان‌های پت و پهن و سازمان‌یافته نظام جمهوری اسلامی است؛ بنابراین تا زمانی که خلأ جامعه با حضور و دخالت‌گری کمونیست‌ها پر نشود، جنبش دانشجویی علیرغم پیگیری مخالفت‌های سیاسی و صنفی، قادر به کسب مطالبات سرکوب‌شده‌اش نخواهد شد و پس‌ازاین، پند و اندرز و ارائه رهنمودهای عملی به جنبش‌های اعتراضیِ فاقد سازمان‌دهی و با برنامه هدفمند همچون جنبش دانشجویی، زیبنده عنصر، «سازمان» و «حزب» دور از مبارزه طبقاتی و رودررو نیست.

5 دسامبر 2024

15 آذر 1403

**دورنما منطقه خاورمیانه**

**[بیم‌ها و امیدها]**

**شباهنگ راد**

با سقوط [برکناری] اسد، منطقه خاورمیانه گرفتار تغییرات تازه‌ای شده است که یقیناً قدرت‌های بزرگ به همراه دولت‌های منطقه، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در انجام آن نقش داشته‌اند. به‌راستی، بده‌وبستان به جهت پیشبرد نقشه‌های امپریالیستی باقی‌مانده در منطقه و پس‌ازاین در عرصه جهانی بوده است. اگرچه نهفتگی در ماهیت رژیم اسد به‌عنوان رژیم سراپا جنایت و فساد نیست و پروندهٔ قساوت و درندگی یکی پس از دیگری از درون زندان‌های پر از شکنجه و خون بیرون می‌آید و نشان می‌دهد که پایه‌های این رژیم‌ها با جنایت و کشتار ریخته شده است. پس شادمانی و پایکوبی مردم بعد از برکناری خاندان اسد پس از 50 سال، حاصل رنج و ستمی است که دهه‌ها نظام پوسیده‌اش در حق میلیون‌ها زن و مرد، جوان و کودک و خانواده‌ها اعمال کرده است. اما تلخی متن در این است که سقوط اسد نه دستاورد مستقیم مخالفت‌ها و اعتراضات چندین دهه توده‌های ستمدیده سوریه، بلکه نتیجه محاسبات و توافقات گردانندگان اصلی جهان سرمایه‌داری و بازیگران سیاسی منطقه خاورمیانه بوده است.

به راست، ضدانقلابی را به پایین کشیدند و ضدانقلاب دیگری را جای آن نشاندند. ضدانقلاب روتوش شده‌ای که پرونده‌اش در تبهکاری و کشتار توده‌های محروم هم‌مسیر با حاکمان سرمایه و اسد است. به همین دلیل، نادرست نیست که از آینده و از نگرانی‌ها حرف به میان آورد. نادرست نیست که به‌صراحت اعلام کرد که چنین جابه‌جایی‌هایی در خدمت به جامعه درب‌وداغان شده و بهبودی زندگی مردم رنج‌دیده سوریه نیست. نادرست نیست گفته شود که سازندگان شرایط کنونی، موقعیتی را سازمان داده‌اند تا کمترین صدمه در اثر هرج‌ومرج سیاسی به سیستم و مناسبات امپریالیستی و همچنین به شریان‌های اقتصادی همچون نفت و گاز وارد شود. بی‌دلیل نبوده است که کرکس‌ها و راهزن‌های سیاسی پیشاپیش برای تصاحب ثروت‌های جامعه دور هم شده‌اند تا از وضعیت درهم‌ریخته سهم بیشتری ببرند. منظور اینکه اسرائیل با حمایت بی‌مضایقه امریکا بلندی‌های جولان و بخش‌هایی از سرزمین این کشور را اشغال و شروع به شهرک‌سازی و مردم چندین روستا را آواره و دوروبر دمشق را بمباران کرده است تا به قول خویش «تغییر خاورمیانه» و سیاست «وسعت» سرزمین‌هایش را دنبال کند. ترکیه با سازمان‌دهی گله‌های اجیرشده و کرایه‌ای به جنایت خود افزوده و 30 کیلومتر از خاک سوریه را تصرف و مردم بیشتری را سرکوب و بی‌سامان کرده است تا مانع برافراشته شدن جنبش‌های حق‌طلبانه محرومان شود. خلاصه، هر میکرب و دولت زالوصفتی در فکر غارتگری، تصاحب زمین و ثروت‌های جامعه پر از تنش سوریه است.

قبل‌تر [[سوریه پسا اسد](https://triboonshoma.wordpress.com/2024/12/09/%D8%B3%D9%88%D8%B1%DB%8C%D9%87-%D9%BE%D8%B3%D8%A7-%D8%A7%D8%B3%D8%AF/#more-3589)] آمده است که سازمان‌دهی سوریه به شرایط کنونی موضوع تازه‌ای نیست. آمده است که مسئله بزک‌کردن عوامل دست‌نشانده توسط گردانندگان اصلی آن است. به همین دلیل توطئه و جنگ را به بخش اعظم زندگی مردم منطقه خاورمیانه تبدیل کرده‌اند تا مانع مطالبات لگدمال شده توده‌های ستمدیده شوند. به‌طور مثال، بیش از یک سال است که التهاب سیاسی منطقه به‌دلیل حمله جنون‌آمیز دولت اسرائیل به غزه، تشدید شده و گام‌به‌گام جامعه دوروبر آن را گرفته است. واضح‌تر اینکه وسعت تعرض به سرزمین و خون و خونریزی محروم‌ترین اقشار جامعه بیش و بیشتر شده است که بی‌گمان سوریه ازجمله آخرین آن‌ها نبوده و نیست. همه مستقیم و غیرمستقیم درگیر جنگ‌های خانمان‌سوز و سازمان‌دهی شده توسط قدرت‌مداران بین‌المللی در منطقه خاورمیانه هستند. خاورمیانه‌ای که دارای بیش از 50 درصد ذخایر انرژی جهان است. در پرتو چنین واقعیاتی، اینکه تا چه اندازه سوریه قربانی سیاست‌های قدرت‌مداران بین‌المللی و دولت‌های ذی‌نفع فعلی شده است؛ اینکه تا چه اندازه قادر به برون‌رفت از گودال کنده‌شده است، وابسته به دخالت‌گری نمایندگان حقیقی و عملی مردم است.

**بیم‌ها**

زمانی که موضوع بحثِ نگرانی و دلواپسی در عرصه سیاسی و به‌ویژه در میان عناصر و نیروهای هوادار جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای به میان می‌آید، منظور عدم قبول آرمان توده‌ها و به‌ویژه رد نظریه کمونیستی نیست. بلکه جستاری است که این روزها، در سرتاسر جهان و به‌ویژه در عرصه عملی بر زندگی میلیون‌ها انسان دردمند منطقه خاورمیانه اثر گذاشته است. موضوع نه وارسی یا اعتقاد به ایده درازمدت و حداکثری بلکه به‌روز و حداقلی و همچنین زنگ هشدار به جامعه یا مردمی است که بنا به ده‌ها دلیل فاقد پیشروان سالم در جهت تضمین آزادی و دمکراسی و تأمین منافعشان هستند. به‌منظور گیرایی و روشن شدن مسئله، ما در منطقه خاورمیانه، جامعه‌ای را سراغ نداریم که دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای، وابسته به طبقه سرمایه‌داری و دردناک‌تر اینکه با دسته‌های مسلح و ارتجاعی همچون حماس و شام نباشند. آیا بیان چنین نظر و سخن ناامید، برابر با دلسرد کردن مردم به‌منظور دستیابی به آینده‌ای فارغ از ستم و اجحاف سرمایه‌داران و سرکوبگران است؟ مگر به‌غیراز این است که هر کس و نیرویی به سرکار آمد، قبلاً جواز عبور از بزرگان سرمایه و دولت‌های ذی‌نفع را دریافت کرده است؟ جدیدتر اینکه مگر اوضاع فعلی سوریه به‌غیراز این است که مردم در انتخاب دولت انتقالی کمترین نقش و سهمی نداشته‌اند؟

به‌عبارت‌دیگر، تجربه نقل و مکان عناصر و دولت‌های وابسته توسط قدرت‌مداران بین‌المللی در مخالفت با این نظر نیست که جامعه به مسیر به‌مراتب وخیم‌تری به‌پیش خواهد رفت. غرض برگزیدگان عناصر و دولت‌های خودی با هر لباس و قیافه‌ای، به جهت سازندگی و تضمین دمکراسی به اسارت گرفته‌شده توسط دولت‌های سراپا جنایت همچون اسد نیست. دولت انتقالی هیئت تحریر الشام، دولت دست‌پخت قدرت‌مداران بین‌المللی و دیگر بازیگران سیاسی منطقه خاورمیانه است. پس‌مانده‌ای که گذشته و حالش، تعرض خونین به بدیهی‌ترین خواسته‌های توده‌های ستمدیده، زنان و دختران است. برخلاف ادعاها، تغییر لباس و چهره، هم‌معنی با محترم شمردن حقوق اقلیت‌ها نیست. به مدت چند روز بیش از 100 هزار نفر را آواره کرده‌اند و هم‌زمان با آن پرچم جهل و جنایت خود را در دم‌ودستگاه‌های دولت انتقالی برافراشتند تا سیاست مطابق با خواسته‌های اربابانشان را دنبال کنند. پس طرح سؤال از سوی مردم و هر انسان آزادی‌خواه بی‌موقع نیست که جامعه سوریه بار دیگر و این بار در ابعادی به‌مراتب فراتر، شاهد تعرض به حریم خصوصی زنان و دختران و در درون خانه‌ها خواهد بود. بیم‌ها و نگرانی‌هایی که بجا و قابل‌درک است، برای اینکه هم از بالا انتخاب شده‌اند و هم سیاست‌هایشان را بخش اعظم مردم رد کرده‌اند. ترک هزاران نفر از سرزمینشان و شروع جنگ در بخش‌هایی از خاک سوریه و بعدازآن گوشزدها به زنان و دختران پیرامون رعایت حجاب، منع موسیقی در رستوران‌ها و دیگر اماکن عمومی و نظایر این‌ها، روشنگر ماهیت عناصر و دولت انتقالی است که این روزها به جامعه و مردم سوریه تحمیل‌شده است. باوجوداین، ارائه تصویری به‌غیراز این، توهم به ماهیت سرمایه‌داران بین‌المللی و دولت‌های وابسته‌ای همچون ترکیه، قطر و دار و دسته‌های ارتجاعی و مسلح همچون هیئت تحریر الشام است.

بنابراین هم‌اکنون و برعکس نظر شتاب‌زدگان سیاسی می‌توان گفت که اوضاع جامعه سوریه وخیم‌تر خواهد شد، زندان‌ها بازسازی و دهشتناک‌تر خواهد شد و جنگ در ابعاد خونین‌تری بر فضای منطقه و به‌ویژه در سطح جامعه سوریه حاکم خواهد گردید. سوریه این‌گونه طرح‌ریزی شده است، اینکه تا چه اندازه و در چه زمان به دیگر کشورها ازجمله عراق، ایران و ترکیه و غیره سرایت کند، بسته به موقعیت سرمایه‌داران بزرگ، بسته به مخالفت‌ها و موقعیت جنبش‌های اعتراضی و همچنین بسته به پیشرفت، پسرفت یا کندی برنامه‌ها و به‌ویژه بسته به محاسبات و توافقات قدرت‌مداران بین‌المللی در برقراری نظم مدنظرشان دارد. درنتیجه هر وقت حرف از توافق پشت‌پرده و سازش به میان آورده می‌شود، طرح مسئله باخت [ایران، روسیه یا غیره]، بی‌موضوع است. نمونه‌ها در این قسمت زیاد است. زمانی به عراق و افغانستان و غیره ورود و حمله کردند و در زمان دیگر و بنا به مصالح جهان سرمایه‌داری و با توافق هم خروج و میدان را به رقبا واگذار کرده و می‌کنند. از یاد نبریم که چند روز قبل هاکان فیدان وزیر امور خارجه ترکیه در مصاحبه‌ای زنده که از شبکه ان تی وی پخش شد، گفت: «مهم‌ترین موضوع گفتگو با روس‌ها و ایرانی‌ها، اطمینان حاصل کردن از عدم‌مداخله نظامی آن‌ها بود. ما با روس‌ها و ایرانی‌ها صحبت کردیم و آن‌ها نیز این مسئله را درک کرده بودند که این موضوع دیگر معنایی ندارد».

به دنبال آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه ایالات‌متحده، شنبه 24 آذر گفته است: «واشینگتن با گروهی که مخالفان سوری را در انجام عملیات نظامی برای سرنگونی حکومت بشار اسد، رئیس‌جمهور مخلوع و سوریه رهبری می‌کرد، به‌رغم این‌که از سوی امریکا و دیگر کشورها به‌عنوان یک سازمان تروریستی خارجی تلقی می‌شد، ارتباطی مستقیم داشت و در ادامه و در پاسخ به سؤال خبرنگار گفت بله، ما با هیئت تحریر الشام و دیگر طرف‌ها ارتباط داریم. پیام ما به مردم سوریه این است که ما می‌خواهیم موفقیت آن‌ها را ببینیم و آماده‌ایم به آن‌ها در دستیابی به این موفقیت کمک کنیم».

حرف‌های دو وزیر امور خارجه ترکیه و امریکا، حاوی مطالب و گفته‌های زیادی است. نشان‌دهنده آن است که جنگ را با توافق هم شروع کردند و دور جدید را هم با توافق هم سازمان داده‌اند. ابداً موردبحث نیست که تا چه اندازه با رفتار و کردار گذشته‌شان غیرهمسو است. موردبحث نیست که فلان دسته و گروه در گذشته در کدام چهارچوب گنجانده شده است، بلکه مهم نیازهای فعلی جهان سرمایه‌داری است تا تعریف تازه‌ای ارائه داد و برنامه جنگی دیگری را به‌منظور پیشبرد سیاست‌های آتی امپریالیست‌ها در جهان و به‌ویژه در بخش‌هایی از منطقه خاورمیانه را سازمان داد. بر همین اساس به‌آسانی می‌توان به نقش و تبانی قدرت‌مداران بزرگ همچون امریکا و روسیه که از نظر آن‌ها هیئت تحریر الشام در لیست تروریستی‌شان بود و همچنین به دغل‌کاری دولت‌هایی همچون ترکیه و ایران، بهتر پی برد و این‌گونه اندیشید که تصور آینده‌ای بهتر در جامعه سوریه بعد از اسد نشدنی است. با جرأت می‌توان گفت در بلبشوی سیاسی، بازندگان اصلی نه سازمان‌دهندگان وضعیت کنونی [به هر میزان و سبک و سنگینی] بلکه مردم منطقه و توده‌های ستمدیده سوریه هستند. طنز قضیه در این است که کسانی در پی سازمان‌دادن زندگی بهتر و موفقیت مردم سوریه هستند که از جمله مسببان و عاملین جنگ‌های ارتجاعی سازمان‌دهی شده و خانمان‌سوز به‌حساب می‌آیند. چرایی نگرانی در این است که رنگ‌وبوی رفت‌وآمدها، رنگ‌وبوی گسترش جنگ و تخریب بیش‌ازپیش زندگانی مردم می‌دهد. چرایی نگرانی در این است که بیرق هیئت تحریر الشام حامل جهل و تاریک‌اندیشی و حامل خفقان و بازگشت به عقب است.

**امیدها**

بدون تردید به‌موازات نگرانی‌ها، امیدواری‌هایی پیرامون اوضاع سیاسی درهم‌ریخته جهان و به‌ویژه منطقه خاورمیانه در میان میلیون‌ها کارگر، زحمت‌کش، زنان و جوانان و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی وجود دارد. با اینکه دسیسه‌بازی، دغل‌کاری و راه‌اندازی جنگ‌های مخرب توسط نظام‌های سرمایه‌داری گوشه‌های متفاوت جهان را فرا گرفته است، ولی مردم همچنان مقاوم و استوار و نیز با مخالفت‌های روزمره، صدا و خواسته‌های پایمال‌شده خود را به گوش جهان انسانی می‌رسانند. با اینکه جنگ و آوارگی حیاتشان را با خطرات جدی مواجه ساخته است، ولی در صف جنبش‌های اعتراضی علیه بانیان وضعیت کنونی هستند و خواهان حقوق برابر و ثروت برابر جامعه‌اند. هراس و وسواس سرمایه‌داران از حمل افکار بازدارنده مردم در برابر سیاست‌های امپریالیستی در سطح جهان و منطقه خاورمیانه است. بازبینی اعتراضات و مخالفت‌های توده‌های ستمدیده در سرتاسر جهان و به‌ویژه منطقه خاورمیانه به‌غیراز این نیست که مردم یک‌لحظه از طرح مطالباتشان پا پس نکشیده‌اند و افزون بر محدودیت‌ها و فقدان پشتیبانان عملی، نقشه و سیاست نظام‌های سرمایه‌داری را به مصاف می‌طلبند. در حقیقت آنچه قابل‌ذکر است اینکه صحنه خالی از مخالفت‌ها و جنبش‌های اعتراضی علیه بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های طبقاتی نیست و روی‌هم‌رفته مردم آشنا به طرح‌های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه هستند. یعنی اینکه از موضع ضعف فکری [پیرامون شناخت از ماهیت و کارکرد دولت‌های امپریالیستی و دار و دسته‌هایشان] برخوردار نیستند و به سمع خود و کمابیش، نشان را به‌درستی نشانه می‌گیرند. نمونه‌ها بسیار زیاد است و تجلی آن‌ها را می‌توان در افغانستان، عراق، ترکیه، ایران و دیگر جوامع خاورمیانه مشاهده کرد. بی‌سبب نیست که دشمنان کارگران و زحمت‌کشان بسیار مراقب پاگیری و تحرکات جنبش‌های اعتراضی خودجوش هستند. بی‌سبب نیست که هراس‌شان از یگانگی بخش‌های متفاوت اعتراضی و تجمعات پررنگ و دور از رنگ‌های دسته‌ها و گروه‌های وابسته به طبقه سرمایه‌داری است. امیدها و نگاه‌هایی که روزبه‌روز گستره آن وسیع‌تر می‌شود و لازم است تا به طرق دیگر به میزان و به بار سیاسی آن‌ها افزوده شود.

**پیامد**

فرجام این موضوع حیاتی یعنی پس‌روی و نازا کردن طرح‌های امپریالیستی و دیگر بازیگران سیاسی منطقه خاورمیانه به عهده نمایندگان حقیقی و عملی متضاد با سازمان و دم‌ودستگاه‌های سد کننده جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای است. یقیناً جامعه کارگری، توده‌ای، زنان و جوانان به‌منظور تضمین و پیشرفت‌های مبارزاتی و تحقق خواسته‌های پایمال‌شده‌شان نیازمند سازمان‌دهی هستند؛ نیازمند هدایت آگاهگرانه کمونیستی هستند. تابه‌حال جنبش‌های اعتراضی به دلیل کمبودها، کم‌کاری و کوتاهی مدافعینش هزینه‌های بس سنگینی داده است و قطعاً زمان برگشت به ریل متضاد اوضاع دست‌ساز سرمایه‌داران جهانی به همراه پادوهای سیاسی‌شان است. در این صورت است که می‌توان چشم‌انداز و افق تازه‌ای را برای سازندگان اصلی جامعه بشری تضمین کرد.

18 دسامبر 2024

28 آذر 1403

**سوریه پسا اسد**

**شباهنگ راد**

سرعت حوادث و اتفاقات، حرف‌وحدیث و جابجایی‌ها در مورد منطقه خاورمیانه زیاد است. چند روزی از تحرکات سازمان‌دهی شده توسط مخالفان نگذشته بود که نیروی موتورسوار در برابر ارتش چندین ساله اسد «پیروز» شده است. در پرتو چنین رویداد غیرمعمول، سؤالات متفاوتی مطرح است که چگونه ارتش اسد از پس «بهار عربی» برآمد، ولی بدون مقاومت و کمترین درگیری با مخالفان نتوانسته است کشورش را سراپا نگه دارد؟ چه معادلات و توافقاتی در پشت پرده صورت گرفته است که موقعیت سوریه این‌گونه رقم خورده است؟ و مهم‌تر از موارد فوق، سوریه به کدام سمت‌وسو خواهد رفت؟

تغییر و تحولات چندین دهه در منطقه خاورمیانه و آن‌هم در زمانی بسیار کوتاه [حتی 11 روزه در سوریه] نکته غیرمنتظره‌ای نیست. نشانه‌های جابجایی و برافراشتن پرچم دسته‌های مسلح وابسته به قدرت‌های بین‌المللی و دولت‌های ذی‌ربط، بخش‌های متفاوت جهان را احاطه کرده است و اسد مانند ده‌ها دیکتاتور دیگر در اثر محاسبات و توافقات سیاسی حاکمان بزرگ و دولت‌های بازیگر منطقه‌ای به زیر کشیده شده‌اند تا از قبل آن، سیاست کلان‌تری را در عرصه جهانی و منطقه به‌پیش ببرند. به بهانه برقراری دمکراسی، تعرض تازه‌تری را سازمان داده و می‌دهند تا دمکراسی تعریف‌شده خود را به جامعه و مردم تحمیل کنند. شباهت‌های زیادی در گوشه و کنار منطقه خاورمیانه، در افریقا و دیگر مناطق تحت سیطره قدرت‌مداران بزرگ و دولت‌های فاسد و زورگو وجود دارد که برنامه‌ها و نقشه‌ها، علیرغم ادعاهایشان، محدود کردن دامنه دمکراسی و تخطئه اعتراضات و مبارزات رادیکال مردم علیه سلطه‌گران طبقه سرمایه‌داری است. علاوه بر این‌ها نمونه‌ای سالم از دمکراسی مدنظر تغییردهندگان نظام‌های فعلی نیست. در عوض دیده‌شده است که طناب دمکراسی بیش‌ازپیش سفت‌تر شده است و زندگی مردم در عرصه‌های مختلف رو به وخامت بیشتری رفته است. به‌راستی، واژه امنیت و آسایش دهه‌هاست که فاقد اعتبار و بار سیاسی است و نیروها و دسته‌های مسلح ارتجاعی در هر کوچه و پس‌کوچه‌ای لانه کرده‌اند و جان هزاران انسان بیگانه و مخالف با سیاست‌های عقب‌افتاده‌شان را می‌گیرند تا سهم بیشتری ببرند. بی‌علت نیست که مخالفت‌ها و اعتراضات نسبت به نابسامانی‌های موجود و نسبت به وجود زورگویان و قداره‌بندان به بالاترین مرحله رسیده است. منظور اینکه مکانی در منطقه خاورمیانه نیست که در آن مردم تنفر و انزجار خود را به بانیان وضعیت کنونی نشان ندهند. دست‌اندرکاران جهانی و دولت‌های منطقه می‌دانند که عدم کنترل طغیان‌های رادیکال مردمی نسبت به سیاست‌های جامعه جهانی به‌خودی‌خود، بساط شانرا در هم خواهد ریخت و برنامه‌هایشان را با مشکلات جدی مواجه خواهد ساخت. بر همین اساس می‌کوشند تا با سازمان‌دهی دار و دسته‌های ارتجاعی، جنبش‌ها و اعتراضات رادیکال احتمالی را به جهت منافع و سیاست‌های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه سوق دهند که تازه‌ترین آن، هیئت تحریر شام [در لباس تازه و تعریف به‌روز] است. دسته ارتجاعی که نام آن پیش‌تر توسط بنیان‌گذارانش، از زمره نیروهای «تروریستی» نوشته شده است!

به‌عبارت‌دیگر، مردم سوریه با حکومتی از خاندان 50 ساله‌ای روبرو بودند که جز بدبختی و نکبت، آوارگی، غارت ثروت‌های جامعه، دستگیری و شکنجه وحشیانه مبارزان و مخالفان به ارمغان نیآورده است. اسد مانند دیگر دیکتاتورهای ساقط‌شده و بازمانده، وظیفه‌ای جز پیشبرد سیاست‌های جناح‌های متفاوت امپریالیستی و بازی در میدان‌های تعیین‌شده نداشت و ندارد. شک نیست که تنفر میلیون‌ها انسان دردمند از جانیانی همچون اسد غیرقابل‌تصور است و فراموش نشده است که چگونه صدها کودک، جوان، زن و مرد را به دلیل مخالفت مورد آزار و اذیت قرار داده و به مرگ محکوم کرده است. همچنین شک نیست که انتخاب چنین سیاست‌هایی از سوی رژیم‌های سراپا وابسته و سرمایه‌داری موضوعی رایج و معمولی است، ولی جدا ازآنچه اسد به سر میلیون‌ها توده ستمدیده سوریه آورده، سؤال این است که آیا جشن و پایکوبی مردم از رفتن اسد درازمدت خواهد بود و طعم آزادی‌های مدنظر بعد از اسد را خواهند چشید؟ و آینده و چشم‌انداز سوریه چه خواهد شد؟

همان‌گونه که در بالا آمده است، مواردی نیست که مردم در اثر جابجایی قدرت توسط سازمان‌دهندگان اصلی دنیای کنونی، از دمکراسی وسیع‌تر، آسایش مناسب‌تر، حقوق بیشتر و فارغ از آوارگی و جنگ‌های دسته‌های مختلف وابسته به آنان برخوردار شده باشند. پس برخلاف برخی نظرات مبنی بر اینکه واکاوی از آینده سوریه زود است، باید گفت واگویی سمت‌وسو بر اساس تجارب پیشین و جاری در منطقه خاورمیانه [به‌ویژه در سوریه] نمی‌تواند چندان دشوار و نامعلوم به نظر آید. آیا به‌غیراز این است که به خرابی‌های بعد از ساقط شدن دیکتاتورها افزوده شده است؟ آیا به‌غیراز این است که به میزان آوارگی و بدبختی اضافه شده است؟ آیا به‌غیراز این است که تعداد زخمی‌ها و کشته‌ها در اثر تداوم و شعله‌ورتر شدن جنگ‌ها بیشتر شده است و خلاصه آیا به‌غیراز این است که ناامنی در ابعادی غیرقابل‌تصور بالا رفته است؟ ازاین‌رو به‌آسانی می‌توان گفت که جامعه سوریه از ثبات نسبی دور خواهد شد و مانند دیگر جوامع تعویض شده توسط قدرت‌مداران بین‌المللی و بازیگران منطقه‌ای، مسیر به‌مراتب مخرب‌تر و دردناک‌تری را در پیش خواهد گرفت. نیاز به زمان زیادی برای درک آینده سوریه نیست، زیرا تجربه‌ها [اوضاع کنونی سوریه] یکی پس از دیگری در برابر چشمان میلیون‌ها انسان دردمند رژه می‌روند که سناریوی تکراری براندازی دیکتاتورها، ده‌ها دیکتاتور دیگر را به بهانه تغییرات مثبت به وجود آورده است که مجالی برای میلیون‌ها انسان زحمت‌کش و محروم باقی نگذاشته‌اند. در یک کلام، جامعه سوریه از چاهک به چاه بسیار گنده‌تری گرفتار شده است که بیرون آمدن از آن بسیار دشوار است.

در حقیقت، روزگار و دنیای ناامن و خشنی را قدرت‌مداران بین‌المللی، دولت‌های منطقه خاورمیانه و دسته‌های ارتجاعی وابسته به آن‌ها برای میلیون‌ها انسان ستمدیده رقم زده‌اند که توضیح و تشریح کامل آن ناممکن است. جانیان بشریت سیاست را به بازی شطرنج تنزل داده‌اند تا پیروزی مدنظر خود را به جهان و مردم بی‌گناه اعلام کنند. جنگ‌های مطابق با منافع خود را بیش‌ازپیش قوی‌تر کرده و می‌کنند تا سهم بیشتری ببرند. دسته‌های ارتجاعی را به جان مردم می‌اندازند تا جناح‌های رقیب را از صحنه جامعه دور کنند. پیشاپیش یار و یارکشی برای اعمال سیاست کلان خود به رقیبان شکل گرفته است و گام‌به‌گام در پی اعمال قدرت در بخش‌های متفاوت سوریه و تحقق سیاست «خاورمیانه بزرگ» به شکل و شمایل دهه 90 بالکان، زیر پوشش جنگ‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی هستند. سرانجام سوریه پس از اسد، به سوریهٔ بی‌نظمی در سیاست، سوریهٔ جنگ‌های بی‌مایه و بی‌مصرف برای مردم، و سوریهٔ ناامنی بیش‌ازپیش برای ستمدیدگان تبدیل خواهد شد. این‌ها اوضاعی است که متأسفانه در برابر توده‌های ستمدیده منطقه خاورمیانه و به‌ویژه مردم دردمند سوریه قرار خواهد گرفت و نه‌تنها ابعاد آن به سوریه ختم نخواهد شد بلکه در میدان و بر فضای دیگر جوامع منطقه سنگینی خواهد کرد.

چکیده زیان‌دیدگان اصلی مردم هستند، زیرا سازمان‌دهندگان و بازیگران وضعیت کنونی کمترین پیوستگی و وابستگی به مردم ندارند. آمده‌اند تا از خانه پر از ثروت، سهم بیشتری ببرند، آمده‌اند جناح‌های رقیب را پس زنند و قدرت خود را بنمایش بگذارند. هیچ‌یک از آن‌ها علیرغم گزافه‌گویی‌هایشان، طرف مردم و در فکر رشد و بالندگی جامعه نیستند. یگانه راه علاج از وضعیت کنونی، برآمدن سازمان و نیرویی متضاد با سازمان و نیروهای همراه با سیاست‌های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه است؛ نشانه‌ای که شوربختانه در هیچ‌یک از کشورهای خاورمیانه به‌طور سازمان‌یافته در برابر جنایت‌کاری‌های دشمنان کارگران و زحمت‌کشان قابل‌رؤیت نیست.

9 دسامبر 2024

19 آذر 1403

**گرانی و درمان دولت پزشکیان**

**شباهنگ راد**

رئیس دولت جمهوری اسلامی ایران دوروبر گرانی گفت: «تلاش می‌کنیم تا در سیستم روند موجود را اصلاح کنیم؛ زیر این روند به سمت دیگری پیش می‌رفت و ما این روند را کند می‌کنیم».

عادت شده است که هر زمان یکی می‌رود و یکی دیگر جایگزین می‌شود، جامعه و مردم با قول و قرارهای نااستوار کارگزاران بی‌مایه روبرو می‌شوند. سیستم نظام‌های سرمایه‌داری و از جمله نظام جمهوری اسلامی این‌طور پایه‌ریزی شده است و توانایی و گنجایشی برای چاره‌اندیشی و بهبود بخشیدن به زندگی مردم ندارد. علت به ماهیتشان مربوط است و برگشت به عقب غیرممکن است و در هیچ زمینه‌ای با مناسبات حاکم در جهان سرمایه‌داری همخوانی ندارد. نمونه‌ای در جهان سرمایه‌داری وجود ندارد که جامعه فارغ از تعرض به معیشت مردم و افزایش اقلام اولیه زندگی باشد. قبل از لم دادن به قدرت، برنامه‌های غلوآمیز خود را به رخ جامعه و مردم می‌کشند و پس ‌از آن نه‌تنها فراموش می‌کنند بلکه چهارگامه به افزایش قیمت‌ها می‌پردازند. دولت پزشکیان هم یکی دیگر از دولت‌های همزاد نظام جمهوری اسلامی است که بقول خود قصد مهار افزایش قیمت‌ها را داشت، اما روند بعد از آن جز دنباله سیاست‌های پیشین دولت‌های حاکم در ایران نیست.

زندگی در ایران برای میلیون‌ها انسان دردناک شده است و هیچ روزنه‌ای به‌سوی بهبودی وجود ندارد. روزبه‌روز دامنه مشکلات و نارسایی‌های زندگی گسترده‌تر می‌شود و دیگر توانی برای تأمین نیازهای اولیه باقی نمانده است. افزایش لحظه‌ای اقلام اولیه زندگی در ایران زیر حاکمیت عده‌ای سودجو، غیرقابل‌تصور است. چندی پیش اتحادیه نانوایان سنتی در ایران اعلام کرد که با موافقت وزارت کشور، قیمت نان در پایتخت بین 40 تا 68 درصد افزایش‌یافته است. فاطمه نظری، رئیس این اتحادیه، گفته است که «قیمت نان سنگک ساده از 3 به 5 هزار تومان و قیمت نان بربری ساده، بسته به نوع آرد، از 1800 به 2500 تا 3000 تومان رسیده است». همچنین بعد از گفته‌های عباس علی‌آبادی، وزیر نیرو مبنی بر اینکه: «بر اساس قانون مانع‌زادیی صنعت برق تکلیف شده است که قیمت برق افزایش پیدا کند و مطابق قانون، وزارت نیرو وابسته به بودجه دولتی باشد» قیمت برق 38 درصد افزایش پیدا کرده است. وی نیز ادامه داده است که دولت بر اساس قانون «موظف است دیگر نقشی در تأمین ریالی برق نداشته باشد و مردم باید برق مورد نیاز خود را خریداری کنند».

با این تفاصیل دولت انتصابی نظام از همان آغاز تکلیف خود را پیرامون ناتوانی مالی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش در تأمین و استفاده از برق روشن کرده است. اگرچه این گفتمان و موضوع غیرمنتظره‌ای در نظام جمهوری اسلامی نیست و علاوه بر این، اگر به افزایش دیگر اقلام «لوکس» زندگی همچون کرایه‌خانه، ایاب و ذهاب، گوشت، پنیر و تخم‌مرغ و نظایر این‌ها توجه کنیم، آنگاه راحت‌تر می‌توان به تلاش دولت پزشکیان در «اصلاح» و «کند» کردن «روند» گرانی پی برد.

به‌راستی پرسش این است که علل جابجایی و خاصیت دولت‌های متفاوت در نظام جمهوری اسلامی در چیست؟ چرا قبل از آمدن به سر کار از بهتر شدن زندگی مردم و کنترل قیمت‌ها سخن می‌گویند و پس ‌از آن، همان روش دولت‌های پیشین را با شتاب بیشتری پی می‌گیرند؟ علت چیست و چگونه می‌توان از قول و قرارهای بی‌اعتبار خلاص شد و پرچم نظام و دولت متناسب با نیازمندی‌های زندگی مردم را در درون جامعه برافراشت؟

در پاسخ کوتاه به سؤالات بالا، این است که ساختار نظام بر پایه پاسخگویی به نیازمندی‌های جامعه ساماندهی نشده است و دولت‌ها یکی پس از دیگری ملزم به پیشبرد برنامه‌های اقتصادی نظام مطابق با منافع طبقه حاکمه هستند که بی‌شک دولت پزشکیان از آن‌گونه‌هاست. تفاوتی با یکدیگر ندارند و وظایف دولت‌های متفاوت در بخش‌های گوناگون همسان است. بر این‌ اساس علت تعویض‌ها زیر پوشش انتخابات در زمان‌های معین، جهت لطمه زدن سیاسی و به انحراف کشاندن اعتراضات و اعتصابات کارگری، توده‌ای، زنان، دختران و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی است. آشکار است که جامعۀ زیر سلطه نظام سرمایه‌داری پتانسیل تغییر به نفع مردم را ندارد و به‌درستی این دولت‌ها همچون سوپاپ اطمینان نظام به سر کار گمارده می‌شوند تا سیستم اقتصادی و سیاسی طبقه حاکمه را محفوظ و درعین‌حال به خواسته‌های مردم تعرض کنند. این را جلوتر عباس علی‌آبادی، وزیر نیرو گفته است که دولت موظف به تأمین برق مورد نیاز مردم نیست و خودشان باید خریداری کنند. همین نظر نشانگر این است که طرف مردم نیستند و خاصیتشان چپاول و تار و مار کردن خواسته‌های بدیهی کارگران، زحمت‌کشان و دیگر توده‌های ستمدیده است.

شوربختانه مشکلات مردم را با هیچ گفتار و نوشتاری نمی‌توان توضیح داد. سختی‌های زندگی بسیار بالاست و هر دولتی معضلات و گرانی اقلام اولیه را بر سر دولت قبلی می‌اندازد و علل آن را نه در سیستم و مناسبات امپریالیستی بلکه به بی‌مدیریتی و ناکارآمدی جناح‌های رقیب ربط می‌دهد. پیداست که چوب اختلافات بی‌مایه حکومت‌مداران و دولت‌مردان را مردم می‌خورند. درد و رنج مردم یکی دو تا نیست. کارتن‌خوابی، گورخوابی و پشت‌بام‌خوابی در ایران به نرم‌های زندگی مردم تبدیل‌ شده و وظیفه دولت‌مداران در سخت‌تر کردن آن‌هاست. بنا به گفته خودشان سبد خرید معیشتی مردم 40 درصد افزایش‌ یافته است. نه برق کافی برای مردم وجود دارد، نه قیمت بنزین مناسب است، نه کرایه‌خانه‌ها هماهنگ با سطح درآمدهاست، نه کودکان [به دلیل ناتوانی والدینشان] قادر به فراگیری آموزش هستند، نه کار برای فارغ‌التحصیلان وجود دارد، نه بهداشت مناسب و امکان تهیه دوا و درمان برای مردم فراهم است، و خلاصه نه غذای کافی سر سفره مردم وجود دارد. علاوه بر این‌ها، زمزمه گرانی 20 تا 25 درصدی بنزین به گوش می‌رسد و پزشکیان چند روز پس از شروع کار خود و به‌عنوان رئیس چهاردهم دولت جمهوری اسلامی ایران، در روز 6 شهریور از «پرداخت یارانه بنزین» انتقاد کرد و گفت: «هیچ منطقی وجود ندارد که بنزین بالا را با دلار آزاد بخریم و با سوبسید به مردم بفروشیم». او ادامه داد که این اقتصاد «نیاز به مداخله و درمان» دارد و از رسانه‌ها خواست در این زمینه همکاری کنند تا وی بتواند روش‌های درمانی را به مرحله اجرا درآورد. تأکید کرد که: «نباید انتقاد کنیم که چرا داروی تلخ به مردم می‌دهیم». روزنامه جوان، وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز، روز ششم شهریور نوشت: «رویکرد نیروهای انقلاب نیز باید کاملاً حمایتی و همراهی با اقدامات اقتصادی دولت باشد. نباید در زمان این کارهای خطیر، رفتاری جناحی داشت و دولت را در این مسیر تنها گذاشت».

حقیقتاً گستاخی دولت‌مداران و رسانه‌های وابسته به سپاه پاسداران به‌عنوان ارگان بازدارنده مخالفت‌های مردمی قابل‌‌اندازه‌گیری نیست. می‌خواهند گام‌به‌گام، همه با هم و به قول پزشکیان با «مداخله» و با تزریق «دارو» به مردم، قیمت بنزین را گران کنند. البته منظور از «مداخله» مردم این است که بیشتر از کیسه خالی‌شان مایه بگذارند تا افرادی همچون رئیس دولت ایران، بیش ‌از پیش از ثروت‌های جامعه استفاده کنند. نزدیک به 50 سال است که مردم را سرکیسه کرده‌اند و ثروت‌های جامعه را بالا کشیده‌اند و همچنان در پی غارت بیشتر و تعرض به جیب مردم هستند. محرز است که سیاست دولت پزشکیان رنگ‌وبوی کهنگی دارد و برخلاف نظر وی، «درمان» جامعه در همکاری و همیاری مردم نیست، بلکه در تغییر مناسباتی است که به سمت عده‌ای اندک سازمان داده ‌شده است. از هم‌اکنون اولتیماتوم‌شان را به مردم داده‌اند که از انتقاد به سیاست‌های چپاولگرانه پرهیز کنند و همراه با آن‌ها سیاست‌های مدنظرشان را به‌پیش ببرند. تهدیدها یکی پس از دیگری در صحنه سیاست ایران بالا می‌آید و چند وقت پیش هم رئیس ستاد وی، علی عبدالعلی‌زاده گفت: «هر قیمتی که برای بنزین کارشناسی شود، خواهید دید که آن‌چنان با آرامش و همکاری مردم جا می‌افتد. بنزین، گازوئیل، برق و ... که هم موجب رضایت مردم شود و هم موجب آبادانی کشور. این‌ها آزمون‌های مدیریتی است که آقای دکتر پزشکیان انجام خواهد داد و ما این توان را در آقا مسعود می‌بینیم».

در پی آن‌اند با «آرامش» و با «همکاری» مردم سقف بنزین «کارشناسی» شده را بالا ببرند. مردم پول در جیبشان نمانده است و قادر به تهیه نان، پنیر، کرایه‌خانه و نظایر این‌ها نیستند، آن‌وقت در فکر افزایش قیمت بنزین هستند. مردم در کدام میدان و به چه زبانی باید مخالفت خود را به گوش حاکمان و دولت‌مداران ایران برسانند که جانشان در اثر گرانی و سیاست‌های چپاولگرانه به لبشان رسیده است؟ آیا اعتراضات، اعتصابات و کمپین‌های خیابانی نشانگر نظر مردم نسبت به بالا رفتن قیمت‌ها و سیاست‌های اجحاف‌آمیز نظام نیست؟ آیا آتش زدن پمپ‌بنزین‌ها نشان‌دهنده این نیست که مردم موافق و «همکاری» با افزایش قیمت بنزین و دیگر احتیاجات اولیه زندگی نیستند؟ بی‌شک بالا بردن قیمت‌ها از زمره «آزمون‌های مدیریتی» دولت‌مداران و دیگر ارگان‌ها و رسانه‌های وابسته به آن‌هاست که با آزمون‌های مدیریتی مردم متفاوت است. شبهه‌ای نیست که پزشکیان به‌عنوان مجری تازه نظام همان راه و مدیریتی را در پیش خواهد گرفت که به دیگر مجریان دولتی دیکته شده است و بدون کمترین دودلی‌ای وی توانایی انجام کار به‌غیر از این ندارد. او از رسانه‌ها و دیگر نهادها و دم‌ودستگاه‌های حکومتی طلب همکاری کرده است تا مردم را بیش ‌از پیش سرکیسه کند. قصد دارد تا با آرامش کامل و بدون دغدغه برنامه‌های مطابق با منافع طبقه حاکمه را به‌پیش ببرد و کمترین رودررویی با مخالفت‌ها و اعتراضات مردمی نداشته باشد. این‌ها خواسته‌های اقتصادی و سیاسی پزشکیان است و مسلماً انجام آن‌ها بنا به تجارب گذشته آسان و بدون دلواپسی نیست.

در هر صورت، آنچه می‌توان گفت این است که دولت فعلی مانند دولت‌های گذشته کمترین همراهی با نیازهای جامعه و سامان‌دهی به زندگی پرمشقت مردم ندارد و در عوض لحظه‌به‌لحظه در تعرض به جیب مردم پیش می‌رود. ازاین‌رو، برپایی ثانیه‌ای نظام جمهوری اسلامی برابر با تاخت‌وتاز بیش ‌از پیش به جامعه و به جیب مردم است. پیداست که تغییر وضعیت اسفبار کنونی مرتبط با تغییر نظام حاکم در ایران و جایگزینی نظام و سیستمی است که بر اساس به رسمیت شناختن حقوق سازندگان اصلی آن شکل گیرد. نظام و سیستمی که ثروت‌ها و منابع طبیعی آن را در جهت رشد و بالندگی جامعه به کار گیرد و هیچ‌کس با مشکلات و امور روزمره زندگی رودررو نشود.

30 نوامبر 2024

10 آذر 1403

**اعدام فطرت نظام جمهوری اسلامی**

**شباهنگ راد**

جستار اعدام در ایران گزاره تازه‌ای نیست. ریشه‌دار است و نظام‌ها و دولت‌ها بشدت به آن وابسته هستند. رویارویی دو فکر و تضمین حاکمیت و منفعت دو طبقه است. کنش و واکنش سیاسی سوهای گوناگون جامعه و همچنین تقابل حقوق پایه‌ای مردم با حافظان سیستم و مناسبات طبقهٔ حاکمه است. این رویه در ایران دارای پیشینه و از زمان حکومت جمهوری اسلامی به‌عنوان ابزار بازدارنده مخالفت‌ها و اعتراضات در دستور کار قرار گرفت. به این دلیل شمار اعدام‌ها در ایران بالا است که حکومت‌مداران و دولت‌مداران بدون آن، آسان برای ماندگاری نیستند. موضوعی که جامعه بیش از چهار دهه به‌طور تأثرانگیز با آن مواجه و در بُعدی غیرقابل‌تصور هزینه داده است. اعدام‌های دسته‌جمعی، آشکار و پنهان از ویژگی سران حکومت ایران است و دریغا تا مرگ آن‌ها حیات خواهد داشت. از آغاز گفتند قلم‌ها را بشکنید، سرها را بالای دار ببرید و صدای کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفین نظام را در گلو خفه کنید تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

بدان جهت و با وجود چنین نظر و تبیینی، روبرو شدن با اتفاقات و رویدادهای مرگبار بیش از چهار دهه، تعجب‌آور نیست. دلیل آن معین و غیر از گسترش هراس مردم و عقب راندن آنان از مطالبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان نیست. از همین روی، سران حکومت تا توانسته‌اند دستگیر و شکنجه کرده‌اند؛ تا توانسته‌اند طناب بر گردن جوانان، کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفین انداخته‌اند؛ تا توانسته‌اند مرگ‌های دسته‌جمعی، آشکار و پنهان را سازمان داده‌اند و بالاخره تا توانسته‌اند اعتراضات کارگری و توده‌ای، زنان و دختران و دانشجویان را به خاک و خون کشانده‌اند تا نظم و ترتیب نظام با دشواری روبرو نشود. هم سرکوب وحشیانه به یکی از رویه‌های کلیدی رژیم تبدیل و هم اعتراضات و مخالفت‌ها به عادت مردم تبدیل گشته است. به‌خودی‌خود، عمل و عکس‌العمل دو سوی متضاد از هم است و بی‌شک، ماندگاری رژیم و نیز نافرجامی خواسته‌های بنیادی میلیون‌ها انسان رنجدیده، زنان و دختران و محرومان ریشه در موارد دیگر دارد که واکاوی آن نیاز به زمان و موقعیت جداگانه است. اما آنچه پیداست، هم موقعیت حاکمیت [تا حدودی] تغییر کرده و هم اعتراضات از برخی موانع چند دهه قبل [به‌طور مثال حجاب اجباری] عبور کرده است. علیرغم چنین وضعیتی، رقم اعدام‌ها در ایران همچنان تکان‌دهنده و همچون کابوس دهشتناک بر فضا و جامعه اعتراضی سنگینی می‌کند. همین چند روز قبل، «سازمان حقوق بشر ایران» اعلام کرده است «در ماه اکتبر 166 نفر در ایران اعدام شدند و ده‌ها نفر دیگر به دلایل متفاوت در صف اعدام هستند».

به‌طورقطع در حول‌وحوش آمار و ارقام اعدام‌ها و نیز یورش وحشیانهٔ نظام بارها و بارها و از طرق متفاوت گفته و نوشته‌شده است، ولی آنچه حال مدنظر است، این است که هدف از بگیر و به بندها و اعدام‌ها در چیست؟ چرا سران حکومت، آشکار و پنهان، در فکر تعرض و اعدام مخالفین هستند؟

در پاسخ کوتاه و به‌دوراز بازگشت تاریخی، لازم است تا فهم دقیق آن را با نظام جمهوری اسلامی آغاز کنیم. تغییر شکل حکومتی در سال 1357 توسط امپریالیست‌ها و جابجایی آن با رژیم فعلی به‌عنوان رژیم بازدارنده جنبش‌های اعتراضی، جامعه ایران شاهد وقوع رویدادهای دردناک همچون اعدام بوده است. مخالفت‌های بی‌وقفه مردم نسبت به بی‌عدالتی‌های موجود زیر نام نظام پیشین [پهلوی]، باعث شده است تا میلیون‌ها کارگر، زحمت‌کش، زنان و دختران و جوانان به خیابان‌ها سرازیر شوند و خواهان حقوق ازدست‌رفته‌شان گردند. ازآنجاکه نظام فعلی وارث نظام گذشته است، در مقابل جنبش‌ها و خواسته‌های عادلانه توده‌های رنجدیده همان سیاست و روشی را پیش گرفت که نظام پیشین پیشه خود ساخت. سرکوب و بازداشت زنان و دختران در روزهای اولیه قیام، لت‌وپار کردن کارگران بیکار و به‌ویژه سرکوب وحشیانه توده‌های ستمدیده کردستان در اولین بهار «آزادی» ازجمله نشانه‌های توجه سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به مطالبات لگدمال شده مردم بوده است. جنایت یکی پس از دیگری به سیرت حاکمان تازه به قدرت رسیده تبدیل‌شده و پس‌ازاین تصویب طرح‌های سدکننده اعتراضات و به دام انداختن روشنفکران، کمونیست‌ها و مبارزان باعث شده است تا فضای جامعه به مسیر تازه‌ای ورود کند که دهه 60 یکی از تاریک‌ترین دوران زندگی میلیون‌ها انسان دردمند است؛ دورانی که رژیم در بیدادگاه‌ها هزاران زندانی سیاسی را در محکمه‌های چندثانیه‌ای به مرگ محکوم کرد؛ دورانی که بیش از نیمی از حقایق آن پنهان مانده و فقط بخش بسیار کوچکی از آن رو شده است.

در حقیقت صفحات سیاسی سردمداران رژیم فعلی [مانند رژیم گذشته] با ترور، غارت ثروت‌های جامعه، دستگیری، شکنجه و تعرض بی‌رحمانه به کارگران، زحمت‌کشان، زنان، دختران و جوانان در میدان‌های تولیدی، ساختمانی، آموزشی و خیابان‌ها و اعدام نوشته ‌شده است. گزیر در منطق نظام نیست و آمده است تا سیاست سرکوب [نظام پیشین] را دنبال کند. آمده است تا جامعه را به سکوت وادارد و سیاست‌های ضد انسانی و چپاولگرانه‌اش را به ‌پیش ببرد. هم‌راستا با آن، بروز اعتصابات و اعتراضات از آغاز حکومت جمهوری اسلامی نشانگر این قضیه است که سیاست تسلیم و فرمان‌برداری از حاکمان سرکوبگر از سوی میلیون‌ها انسان رنجدیده سر سازگاری ندارد و بی‌علت نبوده و نیست که جامعه همواره با خیزش‌ها و مخالفت‌های مردمی روبرو شده است. نظام جمهوری اسلامی بیمناک از اعتراضات و پیشامدها و در حقیقت تحولات سیاسی توده‌ای بالنده مانند سال‌های 96، 98 و 1401 است. پیشامدها و تحولات سیاسی که به‌مرور زمان از جناح‌های گوناگون نظام رد شد و فصل جدیدی از خواسته‌ها و اعتراضات را گشود. فصل‌هایی که شوربختانه دربردارنده دستگیری، شکنجه‌های وحشیانه و اعدام بوده است. اگرچه سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از تعرض و سرکوب پا پس نکشیده‌اند، ولی گستردگی نارضایتی‌ها و پخش شدن آن به بیش از ده‌ها شهر و شهرستان، حکایت از آن داشت که نظام مانند سابق قادر به حکومت‌مداری نیست و مردم نیز به گونه پیشین حاضر به فرمان‌برداری از حکومت‌مداران و دولت‌مداران ایران نیستند. در نتیجه، اوضاع نظام روزبه‌روز درب‌وداغان‌تر شده و در مقابل اعتراضات کارگری، توده‌ای، زنان و دختران و جوانان، گام‌به‌گام مسیر بالاتر و رادیکال‌تری را طی کرد تا جایی که ریخت‌های سیاسی طبقه حاکمه و همچنین درون‌مایه اعتراضات تغییر کرده و شعارها و نشانه‌ها به سمت نابودی حاکمیت رفت. پیدا بود که وقوع رویدادهای فوق، با خلق‌وخو سران حکومت مطابق نداشت و می‌بایست هر آنچه را که در توان دارد وارد کارزار کند تا به قول خود هم درون را یکدست‌تر و هم بیرون را از طرح مطالباتشان به عقب براند. خشونت‌های غیرقابل‌توصیف ارگان‌های سرکوب و نیروهای هم‌راستا همچون لباس شخصی‌ها و موتورسواران در شهرها، خیابان‌ها و به‌تبع آن یورش به خانه‌ها به‌منظور دستگیری معترضین، ازجمله پی‌آمدهای نظام در برابر رخدادهای توده‌ای بود. رخدادهایی که نه خاموش بلکه عمیقاً ملهم از خواسته‌های سرکوب‌شده و دیرینه میلیون‌ها انسان رنجدیده است.

فشرده اینکه اعدام‌ها توسط سران حکومت در این امتداد قابل توضیح است و مسلم است تا زمانی که چنین عناصر و نظام‌هایی در مسند قدرت هستند، طناب دار پابرجا، اعدام‌های آشکار و پنهان برقرار، دستگیری و شکنجه و مثله کردن بدن مخالفین و معترضین به قوت خود باقی است. ازاین‌رو حکومت‌مداران و دولت‌مداران ایران [بنا به ماهیتشان] بی‌بهره از پایه‌های اخلاقی و انسانی هستند و بدون سرکوب درمانده‌اند. سرانجام خلاصی از آن وابسته به سرنگونی حکومت مستبدین و برقراری حکومتی مبتنی بر تقسیم ثروت‌های جامعه به سازندگان اصلی آن، رفع بی‌عدالتی‌ها و آموزش سالم به عموم است.

23 نوامبر 2024

3 آذر 1403

**«انتخابات» امریکا و بی‌قراری رضا پهلوی**

**شباهنگ راد**

بالاخره و بعد از جاروجنجال‌های فراوان، نام ترامپ از صندوق «انتخابات» بیرون آمد. گفته‌ها پیرامون «انتخابات» در نظام‌های سرمایه‌داری بسیار زیاد است. اینکه درون‌مایه انتخابات در سیستم طبقه بالا چگونه تعریف می‌شود، اینکه کدام نیروها و جریان‌ها حق ورود به کارزار انتخاباتی نظام‌های فعلی را دارند و اینکه نقش مردم چیست و رأی آنان به جیب کدام دسته یا حزب خواهد رفت. خلاصه اینکه انتخابات در جهان سرمایه‌داری در پاسخ به منافع کدام قشر و طبقه است؟

به‌طور کلی دو نظر در این بخش [انتخابات] وجود دارد. یک نظر [که بسیار محدود است] این است که انتخابات در قالب نظام‌های فعلی فاقد استانداردهای لازم و از اصل شرکت توده‌های ستمدیده در گرم کردن تنور نمایش‌های سیاسی حاکمان است و نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در انتخاب عناصر ندارند. نظر دیگر این است که مردم در تعیین کاندیدای سرمایه، حق رأی و انتخابی برابر با صاحبان کمپانی‌ها و سرمایه‌داران بزرگ همچون ایلان ماسک، جف بیزوس، لری السون و.. دارند.

درهرصورت نشان‌ها، برآوردها و نتایج انتخابات در دنیای سرمایه‌داری بیشتر شباهت به نظر اول دارد. علت آن واضح است. برای اینکه حکومت از آن سرمایه‌داران است و گردانندگان و استراتژیست‌های آن تحت هیچ شرایط و در هیچ قسمتی حاضر به شراکت توده انبوه جامعه نیستند. از نظر آن‌ها، بحث‌ها و قواعد انتخابات معین است و مهم‌تر اینکه نیاز به هوش بالا در فهم واقعی از انتخابات نظام‌های سرمایه‌داری نیست. همواره انتخاب بین بد و بدتر برای دوره معینی از پیشبرد برنامه‌های سیاسی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری است. پس افراد و یا جریان‌هایی حق ورود به نمایش‌های سیاسی تحت عنوان انتخابات را دارند که از صافی حاکمیت امپریالیستی عبور کنند. ترامپ هم در بستر چنین سیاستی و به‌عنوان سوپاپ اطمینان مناسبات امپریالیستی دوباره به سر کار آمده است تا بقول خود صدمات سیاسی و اقتصادی وارده به دولت امریکا در داخل و بخصوص در سطح جهان را «نوسازی» کند. در حقیقت، وظیفه ترامپ در چهار سال آتی پاسخ به راهبردی جهان سرمایه‌داری و برگرداندن «عظمت» امریکا در سطح بین‌المللی است.

دنیای عجیب‌وغریبی شده است. عنصری به سر کار آمده است که در کوله‌بار خود فساد، جرائم مختلف و محکومیت دارد. چنین فردی در رأس قدرت قرار گرفت تا فساد را از بین ببرد و دنیا را «آباد» و مردم امریکا را از مشکلات و معضلات اقتصادی و سیاسی نفس‌گیر نجات دهد! طنز قضیه در این است که افرادی قصد آبادانی مملکت را دارند که خود از عوامل اصلی تخریب جامعه و به تباهی کشاندن زندگانی میلیون‌ها انسان دردمند هستند. روی‌هم‌رفته این نظر غلط نیست که طبقه سرمایه‌داری فاقد پتانسیل لازم به جهت تغییر جامعه، بهبودی زندگی کودکان، جوانان و دیگر قربانیان مناسبات امپریالیستی است. جایگاه و موضع طبقاتی‌اش در تضاد با جامعه، با منافع طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش است. همچنین تجربه نشان می‌دهد که همه دولت‌ها هم، مانند هم هستند و کوچک‌ترین تفاوتی میان آن‌ها نیست. نه تفاوت استراتژیک دارند و نه در تعرض به بازمانده مردم و راست و ریس کردن نابسامانی‌های اجتماعی اختلاف‌نظر دارند. دولت‌های رنگارنگ شبیه به هم هستند و تعویض آن‌ها [آن‌هم] در زمان‌های معین تنها در خدمت به انحراف افکار عمومی و به‌منظور جلوگیری از اعتراضات رادیکال احتمالی است. خودشان می‌گویند جابجایی و دست‌به‌دست شدن دولت برای حراست از قدرت حاکمه است. درنتیجه همه نمایندگان سرمایه، علیرغم هیاهوهای سیاسی، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی و نیز زندگی مردم را نابود می‌کنند تا طبقه سرمایه‌داری از صدمات احتمالی در امان بماند.

به‌طور مثال، پیش‌تر قرار بود بایدن سیاست‌های غیرانسانی ترامپ را از گردونه خارج کند و زندگی کودکان را تغییر و فقر را کاهش دهد. حالا ترامپ تلاشش این است که گندکاری‌های بایدن را تمیز کند! تناوب، عوام‌فریبی و در حقیقت پیگیری سیاست‌های از قلم‌افتاده دولت‌های قبلی پیرامون تعرض به معیشت مردم، تخریب زیرساخت‌ها و غارت منابع طبیعی است و آنچه محرز است اینکه همه نمایندگان سرمایه هستند و فرقی با یکدیگر ندارند. ترامپ همانند بایدن محصول سیستم از کارافتاده امپریالیستی و همچنین محصول بدگمانی جامعه درون و بیرون و بخصوص محصول حمایت بی‌دریغ دولت امریکا در جنگ‌های سودمند سیاسی - اقتصادی در اوکراین، نوار غزه و دیگر مناطق محروم است. به همان دلیلی که بایدن ملزم و مجبور به اجرای سیاست‌های امپریالیستی در درون جامعه امریکا و در بیرون از آن بود، ترامپ هم ملزم به انجام آن‌ها است. زیرا که هر دو از یک سنخ و از یک طبقه‌اند و هر دو مجری سیاست‌های تعیین‌شده طبقه حاکمه امریکا هستند. همان‌گونه که آمده است، انتخاب بین بد و بدتر است و بدون کمترین تردیدی، بد امروز [ترامپ] بدتر از بد دیروز [بایدن] خواهد شد. بنابراین و از هم‌اکنون می‌توان سمت‌وسوی دولت ترامپ را مانند دیگر جوامع امپریالیستی همچون انگلستان تشخیص داد. این روزها [هیئت حاکمه] بالاترین اعداد را به کیسه یک جناح می‌ریزند تا با کمترین تنش و گفتمان درونی، سیاست‌های دلخواه و تعرضشان را در عرصه‌های مختلف به‌پیش ببرند. مردم از حاکمیت امپریالیستی و جناح‌های رقیب دولتی متنفر هستند. زیرا همه از آبشخور واحد تغذیه می‌شوند. همچنین دیده شده است هرچقدر فاصله مردم با عناصر و جناح رقیب دولتی [مانند دولت فعلی انگلستان قبل از به سر کار آمدن] کم و کمتر می‌شود، محبوبیتشان در میان بالایی‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود. زیرا هیچ‌یک به پایین وصل نیستند و کاروبارشان تحت ‌فشار قرار دادن بیش‌ازپیش قربانیان نظام امپریالیستی، پناهندگان و مهاجرین است. موضوع انحرافی که یکی کلیدی‌ترین کمپین‌های انتخاباتی‌شان را تشکیل می‌دهد.

در این چهارچوب، ترامپ هم سابقاً و در کمپین‌های «انتخابات» گفته است که قصدش اخراج بیش از 12 میلیون پناهنده و مهاجر از امریکا است. همچنین اعلام کرده هدفش برگرداندن «عظمت» امریکا در سطح جهان است. از هم‌اکنون عناصر کلیدی برای انجام سیاست‌های غیرانسانی‌اش را انتخاب کرده و دنیا منتظر «شگفتی» تازه‌ای بعد از کنار گذاشتن دولت بایدن [در تاریخ 20 ژانویه 2025] از قدرت است. مطمئناً این شعارها مربوط به زمان انتخابات است و اینکه در عمل در عرصه جهانی شکل و شمایل رویدادهای مخرب تغییر و مسیر سازنده را در پیش گیرد، نامتحمل است. به‌این‌علت که جهان سرمایه‌داری به دلیل انباشت تولید و ناتوانی خرید مصرف‌کنندگان دچار بحران و به‌تبع آن تحمیل قدرت بی‌مدعی و به زبان ترامپ برگرداندن «عظمت» امریکا به دیگر رقبای امپریالیستی است. در عرصه داخلی هم برخلاف شعارهای فریبنده قبل از «انتخابات»، زندگی مردم به‌مراتب بدتر از قبل خواهد شد و روند مخرب‌تری را طی خواهد کرد. به این معنا که تعرض به حقوق پایه‌ای کارگران و زحمت‌کشان، خدمات درمانی، بی‌خانمانی و نژادپرستی در ابعاد دهشتناکی رشد خواهد کرد و اوضاع جامعه اسفبارتر خواهد شد. خلاف این‌ها محال است و نیز رفتن بایدن و آمدن ترامپ و برعکس تبلیغات رسانه‌های وابسته، دردی از دردهای مردم را علاج نخواهد کرد. موضوع رفتن و آمدن‌ها صرفاً کنترل نارضایتی‌های جامعه در عرصه‌های متفاوت و همچنین سازگاری و همراهی بهتر با دیگر رقبا است. بنا به این دلایل، هم‌اکنون می‌توان گفت که سودی به جیب جامعه و مردم در اثر انتخاب بد و دست‌به‌دست شدن دولت‌ها نخواهد رفت.

اکنون بیایید ببینیم نظر راست و عنصر وابسته به طبقه سرمایه‌داری [منظور رضا پهلوی] بعد از «انتخاب» ترامپ چیست و پس از جابجایی دولت در امریکا چه می‌گوید؟

رضا پهلوی ضمن تبریک به «انتخاب» ترامپ گفته است: «جناب رئیس‌جمهور ترامپ، انتخاب شما را شادباش می‌گویم. شما در اولین دوره ریاست جمهوری خود، قاطعانه در کنار مردم ایران و علیه جمهوری اسلامی ایستادید؛ رژیم که نه فقط در خاورمیانه، بلکه مردم امریکا را هم با ترور، بی‌ثباتی و آشوب تهدید می‌کند. اکنون شما این فرصت را دارید تاریخ‌ساز شوید و با کمک به پایان دادن به این تهدید، یک بار برای همیشه، میراثی از صلح پایدار به جا بگذارید. در این مأموریت، مردم ایران بهترین شریک صلح شما هستند». ادامه می‌دهد: «اکنون در این دوره حساس، در این فرصت نو، دو راه پیش روی ماست: یا نظاره‌گر و منتظر باشیم تا شاید دیگران، تغییرات دلخواه خود را برای ما رقم بزنند؛ یا اینکه با عزم و اراده ملی، خود، موتور محرک تغییر باشیم؛ و خواست ملت ایران را در میهنمان و در اتاق‌های فکر و دالان‌های قدرت در سراسر جهان، به کرسی بنشانیم. انتخاب من، بدون تردید، گزینه دوم است». همچنین گفت «آمادگی خود را برای هدایت این تغییر، و رهبری دوران گذار اعلام می‌کنم»!

این اولین بار نیست که رضا پهلوی تبریک و همکاری خالصانه خود را با متوحش‌ترین رژیم‌ها و عناصر وابسته به آن‌ها اعلام می‌کند و قصد دارد برای انجام وظایف «خطیر» از شانه مردم برای تحقق اهداف شومش بالا برود. نیز این اولین بار نیست که پا پیش می‌گذارد و خواهان هدایت تغییر و رهبری "دوران گذار" از حکومت است!

بی‌شک قصد پند و اندرز به رضا پهلوی پیرامون یادگیری از گذشته نیست، زیرا که از خانواده حکومت پیشین است و باقی‌ماندگانشان هم از همان توبره ارتزاق می‌کنند. اما آنچه در این مبحث مدنظر است، این است که مردم ایران از زمان حکومت پدرش تکلیف خود را با دودمان پهلوی روشن کردند و بی‌علت نبود که خیابان‌ها به میدان نبرد ارگان‌های سرکوب با میلیون‌ها کارگر، زحمت‌کش، زنان و جوانان تبدیل ‌شده بود. پیش‌تر آمده است که رضا پهلوی "هر وقت بوی کباب می‌شنود از حال می‌رود"؛ ولی این بار کمی بی‌حال‌تر شده است و تمایل به ورود «در اتاق‌های فکر و دالان‌های قدرت در سراسر جهان» به‌منظور نجات مردم را دارد و نیز حاضر به تاب‌آوری «رهبری دوران گذار» است، چون نمی‌خواهد دیگران تغییرات را برای او رقم بزنند و تنها نظاره‌گر باشد!

به‌راستی رضا پهلوی به مرض مزمن خودباوری دچار شده است و یادش رفته است که چند وقت پیش و زمانی که هزاران زن و دختر خیابان‌ها و شهرهای ایران را تسخیر کرده بودند و وی ادعای وکالت جامعه اعتراضی را داشت، چه پاسخی گرفته است. یادش رفته است که ازجمله شعارهای کلیدی اعتراضات آن زمان، «نه شاه می‌خواهیم نه رهبر، نه بد می‌خواهیم نه بدتر، نه تاج و نه عمامه» بوده است. علیرغم آگاهی و آشنایی به نظر جامعه و جوانان، همچنان در خواب هدایت جامعه «دوران گذار» از حکومت جمهوری اسلامی است. درست است که مردم از حکومت‌مداران و دولت‌مردان ایران متنفر هستند و جامعه ایران در دوران حساسی قرار گرفته است. درست است که بیش از چهل سال نظام جمهوری اسلامی کمترین ارزشی برای کار کارگران، برای زنان و دختران، دانشجویان و ستمدیدگان سیستم امپریالیستی قائل نبوده است و هرگونه مخالفت و صدای آزادی‌خواهانه را به طرق وحشیانه سرکوب کرده است، اما همه این‌ها دال بر حقانیت سیستم و نظام پیشین نیست. چون‌که حکومت پهلوی مانند نظام جمهوری اسلامی در سرکوب مردم و در غارت ثروت‌های جامعه سنگ تمام گذاشته است. اگر رضا پهلوی دچار فراموشی شده یا خود را بخواب زده است، ولی مردم ایران آنچه به سرشان توسط خاندان پهلوی به همراه ارگان‌های حافظ بقای آن آمده است را فراموش - نکرده و - نمی‌کنند. فراموشی یا بخشش در ادبیات و در فرهنگ کارگران، زحمت‌کشان و ستمدیدگان نسبت به جنایتکاری‌های خاندان پهلوی وجود ندارد. صدها زندانی و خانواده صدمه‌دیده در نظام پیشین همچنان دارند بار دردها و زخم‌های وارده نظام پهلوی را با خود حمل می‌کنند. بر اساس چنین حقایقی، رژیم گذشته مانند رژیم فعلی فاقد کمترین جایگاه در میان مردم است. به چه زبان و با چه اعمالی باید به مغز رضا پهلوی و باقی‌ماندگان نظام گذشته فرو کنند که پرونده‌شان در دفتر مبارزاتی میلیون‌ها انسان ستمدیده بسته شده است؟ به چه زبانی باید بگویند که سیستم و سیاست هر دو نظام یکی و دو روی یک سکه هستند؟ به چه زبانی باید بگویند که هیچ قرابتی با رفتار و کردار وی و نیز همراهانش ندارند و ازجمله طردشدگان ابدی هستند؟ علاوه بر این‌ها، به چه زبانی باید بگویند که تملق‌گویی و چاپلوسی، دم تکان دادن و نشست‌وبرخاست با آدمکش‌ترین افراد همچون نتانیاهو، برابر با همراهی با صدمه‌دیدگان سیستم سرمایه‌داری و بانیان جنگ‌های ارتجاعی نیست؟ جنگ غزه به‌تنهایی سنگ محک برای همهٔ هواخواهان جامعه انسانی است. غزه دنیا را تکان داد و مشاهده تصاویر مخابره شده از آنجا بسیار زجرآور است و زخم عمیقی به دل میلیون‌ها انسان دلسوز در جهان کاشت که قابل جبران نیست. رضا پهلوی با حمل چنین کارنامه «درخشان» مدعی هدایت جامعه سرکوب‌شده و به تاراج رفته است. شک نیست که اجرای عدالت و به رسمیت شناختن حقوق پایه‌ای انسان‌ها با افکار پوسیده رضا پهلوی ناهم‌خوانی دارد. وی بی‌قرار در برگرداندن نظام سلطنتی در ایران است و طلب آن را از «تاریخ‌سازانی» همچون ترامپ می‌کند! رضا پهلوی بیش‌ازحد در سیاست شلخته است و برای رسیدن به قدرت به هر دری می‌زند و به هر کاری تن می‌دهد. هم از توبره می‌خورد و هم از آخور. روزی با سپاه پاسداران در فکر به زیر کشیدن خامنه‌ای است و روزی دیگر توسط ترامپ و نتانیاهو می‌خواهد هدایت «رهبری دوران گذار» را در دست گیرد!

عجب آشفته‌بازار سیاسی است که رضا پهلوی هم وارد کارزار بالاتر از قد و قواره خود شده است. البته گردوخاک به پا کردن راست‌ها، مورد تازه‌ای در دنیای پر از جنگ و مشغله سیاسی نیست. دست دراز کردن‌های این‌وآن از بانیان اصلی وضعیت درهم‌ریخته دنیا و به‌خصوص ایران سرِ دراز دارد و هر زمان تَقًی به توقًی می‌خورد و هر زمان به‌ظاهر سُنبه یکی کمی پرزور می‌شود، تقلا عناصر مخربی همچون رضا پهلوی بیشتر می‌شود. مسابقه برای خوش‌خدمتی بیشتر و فروش ارزان‌تر است. برای اینکه پشت‌گرمی‌شان به پایین نیست. برای اینکه به قدرت توده‌ها باور ندارند و چراغ‌راهنمایشان به راست می‌زند. بی‌دلیل نیست که بعد از «انتخاب» ترامپ، پیام‌های تبریک و شمارش کنتور درخواست‌ها برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی بیشتر شده است. مسیح علی‌نژاد [دلقک]، علی کریمی و عبدالله مهتدی نیز ضمن خوشامدگویی و تبریک به ترامپ، به میدان آمده‌اند تا مبادا از غافله و از احتمالات آتی عقب بمانند.

17 نوامبر 2024

27 ابان 1403

**مسئله زنان و دختران در نظام جمهوری اسلامی**

**شباهنگ راد**

طرح این موضوع غلط نیست که همه قشرها، صنف‌ها، سن‌ها و جنس‌ها در نظام جمهوری اسلامی زیر فشار هستند. حکومت‌مداران ایران مجالی برای زندگی بخورونمیر و آزادی برای میلیون‌ها انسان دردمند باقی نگذاشته‌اند و مدتی است فصل دیگری از جنگ با زنان و دختران را تحت عنوان "حفظ حریم عفاف و مقابله با ناهنجاری‌ها" شروع کرده‌اند. «طرح نور» را جایگزین «گشت و ارشاد» کردند تا ریشه "هنجارشکنی" را بسوزانند! اگرچه روایتِ تازه سران حکومت، در مبارزه با «بدحجابی» نیست و دهه‌هاست، پیگیرِ به اسارت کشاندن بیش‌ازپیش زنان و دختران در حوزه‌های متفاوت هستند، و به‌موازات آن داده‌های درست از موقعیت زنان و دختران هم در بیش از چهل سال، جز اعتراض و پایداری به آنچه توسط رژیم جمهوری اسلامی به آن‌ها روا شده است، نیست. نه پدیداری [اعتراضات و مخالفت‌ها از آغاز تاکنون] قابل پنهان هستند و نه تصویرها و ویدئوها دست‌کاری شده‌اند. آنچه هست، همان‌هاست که جامعه زنان از دیرباز با آن‌ها روبرو بوده است.

نظام جمهوری اسلامی از زمان به سرکار آمدنش کوشش بسیاری کرده است تا "تدبیر اخلاقی" خود را به بیش از نیمی از جمعیت فعال جامعه تحمیل کند؛ اما آنچه در میدان‌های اجتماعی و آموزشی حاکم شده است، طغیان و نافرمانی زنان و دختران علیه بی‌عدالتی‌های حاکمان به همراه اراذل‌واوباش و نیروهای سرکوبش است. ناآرامی و در حقیقت بپا خاستن زنان و دختران به‌آسانی قابل‌رؤیت است و روزی نیست که جامعه از یورش درماندگان و واماندگان نظام آرام باشد؛ به این دلیل که ساختار تعریف‌شده فعلی با تن، با بدن و نیز با پوشش جنسیت‌ها مشکل دارد و بر این نظر است که هر آنچه را که به جامعه و به مردم دیکته می‌کند، معتبر است. البته در این قسمت تقلا سران حکومت بسیار زیاد است و ظهور آن‌ها در بگیر و به بندها، شکنجه، توهین، اخراج از محیط کار و آموزشی، زندان و پس‌ازاین رجوع به «مراکز درمانی» است؛ چاره‌اندیشی و اقدامی که تابه‌حال حکومت‌مداران و دولت‌مداران ایران، جواب دلخواه را از طرف جامعه، زنان و دختران نگرفته‌اند.

به دیگر سخن، جوهر سیاست تسلیم و کرنشِ «یا روسری، یا توسری» نظام را، زنان و دختران به‌درستی پاسخ دادند و سران حکومت علیرغم آگاهی به بازتاب بیش از نیمی از جمعیت فعال جامعه، همچنان اصرار دارند تا به طرق جورواجور آن را اجرا کنند. دختران انقلاب، روسری سوزان و صدها مورد مشابه در سال‌های دور و به‌ویژه در چند سال اخیر، بازگوکننده این حقیقت است که نمی‌توان صدای اعتراض دختران و زنان را خاموش کرد و آنان را از خواسته‌های ابتدایی‌شان پس زد. کنش زنان و دختران در مقابل توهین، تحقیر و سرکوب وحشیانه دم‌ودستگاه‌های سد کننده و ارگان‌های سرکوب رژیم جمهوری اسلامی، جز طبیعت مخالفت بجای آنان نیست و نیز بی‌سبب نیست که پوشه اعتراضات و نافرمانی دختران بسیار قطور و گام‌به‌گام روبه‌جلو است. ازاین‌رو، پرسش‌های ساده این است که چگونه می‌توان حق بدیهی‌ترین آزادی‌ها [یعنی پوشش و آموختن انتخابی] را از آن‌ها سلب کرد و انتظار عکس‌العمل نداشت؟ چگونه می‌توان آنان را به‌عنوان جنس دوم به‌حساب آورد و در همان حال حرف از برابری زن و مرد گفت؟

بی‌چون‌وچرا، مراجعه‌ای کوتاه به اعتراضات و درگیری‌های بی‌شمار زنان در درون جامعه و در میدان‌های آموزشی با مدافعان و سرکوبگران نظام، در پاسخ به سؤالات فوق است که فطرت سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در دروغ‌گویی و در پیگیری به بند کشیدن زنان و دختران است که تازه‌ترین نمونه آن، حمله به دانشجوی دختر "علوم تحقیقات تهران" توسط حراست نظام بود.

همان‌گونه که آمده است، مخالفت با سیاست‌های توهین‌آمیز نظام، چند دهه‌ای است که فضای جامعهٔ زنان و دختران را احاطه

کرده و سردمداران حکومت بسته به موقعیتِ سیاسی و اجتماعی، فتیله آن را بالا و پایین می‌کشند. این مورد از دید نظام [یعنی

"مبارزه با بدحجابی"] دور انداختنی نیست و همچون بختک در ذهن و بر شانه‌های بیش از نیمی از جمعیت فعال جامعه سنگینی می‌کند. دولت‌مداران ایران تعرض به زنان را به بالاترین حد ممکن رسانده‌اند و به‌موازات آن، نافرمانی "آهو دریایی" دانشجوی «علوم تحقیقات تهران» در چند روز اخیر، نوعی تازه از اعتراضِ زنان و دختران به بند کشیده شده ایران است. منظور این است که روگردانی جامعه زنان پیرامون سیاست‌های ارتجاعی است و سران حکومت کاملاً به این موضوع آگاه هستند که با سرکوب و با بگیر و به بندها، توان پس زدن زنان و دختران را ندارند و هرروز با اشکال تازه‌تر و جلوتر اعتراضات و نافرمانی آنان روبرو خواهند شد. می‌دانند توطئه و دسیسه‌چینی علیه زنان و دختران و دانشجویان همچون "بیمار روانی" و نظایر این‌ها پیش‌تر رنگ‌باخته است. همچنین می‌دانند زنان و دختران پرنشاط‌تر و مصمم‌تر طالب مطالباتشان خواهند بود. بدین‌سان مخالفت‌ها و اعتراضات پی‌درپی، خلاف این نظر نیست که جنگِ دو سوی قضیه یعنی بینِ سرکوبگران عدالت اجتماعی و عدالت‌خواهان جامعه است؛ کنش و واکنشی که بیش از چهل سال فضای جامعه را احاطه کرده است و بدون کمترین تردیدی، نظام جمهوری اسلامی، روزی جواب نهایی خود را از جامعه و از زنان و دختران خواهد گرفت.

یقیناً اندیشه رفع ستم و محترم شمردن به حقوق ابتدایی زنان و دختران با خشونت همخوانی ندارد و نمی‌توان با سازمان‌دهی لباس شخصی‌ها و موتورسواران، آنان را مرعوب سیاست‌های ارتجاعی کرد. عکس‌العمل‌های متعدد دختران و زنان و حامیان به رسمیت شناختن حقوق برابر، علامتِ تنش و درگیری با سیاست‌های سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در قبال مطالبات اولیه آنان است. پیداست تسلیم و عقب‌گرد محال است و به‌تبع آن، دهه‌هاست که تزریق تاریک‌اندیشی جامعه رخت بربسته است. ساده‌تر اینکه در هیچ حوزه‌ای نظام، ولو با سرکوب خشونت‌آمیز، نتوانسته است سیاست‌های دلبخواه را به‌پیش ببرد. درست است نظام ماند، ولی قدم‌ها و کنش‌های اعتراضی روبه‌جلو است و علیرغم سرکوب‌های سیستماتیک همچون "طرح نور» جایگزین شدهٔ «گشت و ارشاد»، اعتراضات و پایداری زنان و دختران فروکش نکرده است. سران حکومت هیچ ملاحظه‌ای در به "سر خط آوردن" زنان و دختران ندارند و به اسم "حفظ حریم عفاف و مقابله با ناهنجاری‌ها" صفحه تازه‌ای از جنگ علیه آنان را در دستور کار خود قرار داده‌اند تا سیاست دلبخواه خود را به جامعه و به زنان تحمیل کنند.

در پایان، حکومت‌مداران و دولت‌مردان ایران حقه‌باز و فتنه‌انگیز هستند و سیاستشان به درد درماندگان و واماندگان نظام می‌خورد. بی‌دلیل نیست که "حسین سیمایی صراف"، وزیر علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد پیرامون دستگیری "آهو دریایی" دانشجوی «علوم تحقیقات تهران» به خبرنگاران گفت: «او اخراج نشده و تحت درمان است»، یا "فاطمه مهاجرانی"، سخنگوی دولت ایران گفت: «او از کلانتری با اورژانس اجتماعی مستقیماً به مراکزی برای درمان منتقل شده است». سخنگوی دولتی که رئیسش "مسعود پزشکیان" [قبل از انتصاب] گفت: «مشکل من، حجاب نیست؛ مشکل من، بی‌عدالتی و ظلم و عدم حق است».

دروغ می‌گویند و مانند همه نظام‌های سرمایه‌داری، مسئله و مشکل خود را به مسئله و به مشکل جامعه و مردم تبدیل [کرده و] می‌کنند. نبود سلامت اقتصادی، سیاسی و مصائب اجتماعی در درون جامعه روزبه‌روز رو به افزایش است و نظام در اندیشه "سلامت" زنان و دختران است. به‌طورقطع سر کردن لچک، موضوع و مسئله سران حکومت است نه موضوع و مسئله جامعه و مردم. آنچه جامعه انسانی خواهان آن است، از بین بردن بی‌عدالتی‌های روا شده توسط سردمداران نظام جمهوری اسلامی است. ظلم، نابرابری، شکاف طبقاتی، نبود نان، آب و غذا در سر سفره مردم و عدم رعایت حقوق اولیه میلیون‌ها انسان دردمند و به‌ویژه زنان و دختران در ایران بیداد می‌کند، آن‌وقت حکومت به دنبال "مبارزه با بدحجابی" است. سران حکومت دست‌بردار نیستند و تاکنون هزینه بسیار کلانی صرف پس زدن زنان و دختران کرده‌اند تا فکر بنجل خود را به جامعه و به زنان تحمیل کنند. موضوع و مسئله‌ای که نشان داده است ناموفق خواهند بود و نه‌تنها اعتراض زنان و دختران تا محقق شدن خواسته‌های به حقشان محدود و کم‌دامنه نخواهد شد، بلکه روند مناسبت‌تر، رادیکال‌تر و گسترده‌تری به خود خواهد گرفت.

9 نوامبر 2024 - 19 آبان 1403

**«انسان‌دوستی سرمایه تهوع‌آور است»**

**شباهنگ راد**

مبحث انسان‌دوستی بمانند دیگر مبحث‌ها در جهانِ سرمایه‌داری آن‌گونه کالبدشناسی شده است که دنیا در عرصه‌های مختلف نظاره‌گر آن است. آنچه به سر مردمِ سرتاسر دنیا آمده است علامتِ بازشناختِ محتوایی "انسان‌دوستان" فعلی هست. مطمئناً بروز مدل‌های اعمال‌شده به زیرساخت‌های جامعه و به سرپناه میلیون‌ها انسانِ تحت ستم، یقین به این موضوع هست که از زبان حاکمان جهان و زیرپوشش دفاع از حقوق و حیات انسان‌ها می‌آید. پس مراد [حاکمان] را به‌آسانی می‌شود درک کرد و فهمید که چطور درپی بازشناسی مقوله پیرامون مراقبت و به‌رسمیت‌شناختن حقوق انسان‌ها است.

ضرورت به بازآیی یا ورود به فصلِ [سیاسی] بسیار دورِ ادعاکنندگان و به‌اصطلاح انسان‌دوستان نیست؛ اتفاقاتِ یک سال اندی که فضای دنیای سیاست و نیز به زندگیِ بخش بزرگی از مردم منطقه اثر گذاشته است را می‌شود مورد بازبینی قرارداد تا به فهمِ بنیانی مبحثِ انسان‌دوستی فرمانروایان پی برد. پیداست که همه جستارها، بنام و به اسمِ آیندهٔ فارغ از تنش و بی‌دردسر از مصائب و مشکلات [مردم] انجام می‌شود و همه، هواخواه مقولهٔ "انسان‌دوستی" هستند. امّا آنچه در پهنهٔ جهان و بخصوص بر حیات و هستی میلیاردها انسان سایه انداخته، کاملاً عکسِ آنچه گفته و در حقیقت ادعا - شده و - می‌شود، هست. پس جهان حقیقی و حقیقت را نمی‌شود با ادعا و حرف سنجید، بلکه ملاک اقدام عملی است؛ عملی که مردم را بهت‌زده و در حیرتِ کامل فروبرده است.

به‌عبارت‌دیگر "انسان‌دوستانِ" جهان، به سر و به خانه بیش از دو میلیون توده محروم موشک، توپ و بمب پرتاب کرده‌اند تا فصل تازه‌ای از به‌رسمیت‌شناختن "حقوق" انسان‌ها را تجربه کنند. آمار و ارقام کُشته، مجروح، مفقودشده، آواره و خرابی‌ها ازدست‌رفته است و به قول خودی‌هایشان ۳۵۰ سال طول خواهد کشید تا غزه، به‌روز قبل از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ برگردد. به‌تازگی هم "مرکز نظارت بر حقوق بشر" اعلام کرده است: «*امریکا و آلمان در کُشتارجمعی در شمال غزه مشارکت دارند و نوشت تعداد بمب‌های ریخته شده در غزه از تعداد بمب‌های جنگ جهانی دوم بیشتر شده است*». در ادامه پیرامون کوچ اجباری گزارش داده است: «*در کنار همه پرونده‌هایی که در مورد کوچ اجباری در دنیا وجود دارد، مسئله فلسطین و به‌خصوص غزه را می‌توان شدیدترین و طولانی‌ترین مورد دانست. غزه، نوار باریک ساحلی در شرق مدیترانه است که به دلیل تاریخچه‌ای طولانی از تجاوزات صهیونیست‌ها یکی از بحران‌زاترین مناطق جهان به شمار می‌رود. این وضعیت به نقض‌های مکرر حقوق بشر منجر شده که یکی از آن‌ها کوچ اجباری میلیون‌ها نفر از ساکنان آن در درون و همچنین به بیرون از این باریکه است و ...»*.

مسلماً منظور شمارش و توضیحِ بیشتر دوروبر آمار و ارقام نیست؛ بلکه اثرات تلخِ سیاسی و اقتصادی هست که دنیا زیرپوشش انسان‌دوستی [حکومت‌مداران و دولت‌مداران]، با آن‌ها رودررو است. اگرچه وقوعِ رویدادهای فجیع موضوع تازه نیست و بشر با بزرگ‌ترین فجایع تاریخ (یعنی با بمباران اتمی هیروشیما در سال ۱۹۴۵) مواجه بود که در آن ۳۰ درصد از جمعیت هیروشیما را نابود کرد و بر زمین و بر نسل‌های بعدازآن اثر سوء گذاشت. متأسفانه چنین اتفاقات رقت‌آور در دنیای طبقاتی بسیار فراوان هست و علاوه بر این‌ها پیداست که جنگ‌های امپریالیستی منطقه خاورمیانه بمانند پیشین، از مختصات و از غرضِ واحد فرمان‌برداری می‌کنند و تفاوتی باهم ندارند. حاکمان بیهوده می‌گویند و سعی‌شان در آن است تا عللِ اوضاع نابسامان جهان سرمایه‌داری را، در بروز تنش‌های سیاسیِ فرومایه [در درون] همراه با تخریب خانه و کاشانه مردم پاسخ دهند. قطعاً از فرهنگ و از ادبیات مختص به خود تبعیت می‌کنند که بدون تردید همسان با فرهنگ و با ادبیات مردمِ زیر ستم نیست. دلیل بسیار واضح هست و آن اینکه از تبارِ غارت‌کنندگان منابع طبیعی جامعه و از خانوادهٔ اشغالگران سرزمین دیگران هستند. در این عرصه‌ها بسیار قهرآلود هستند و صدور قطعنامه‌های امتداد دار [توسط سازمان ملل و..] هم از اسرائیل در حملهٔ خشونت‌بار به غزه، بی‌اثر هست. بیش‌ازحد وقیح شده‌اند و پاره‌کردن "منشور" سازمان توسط نماینده اسرائیل در جلسه و نیز صدور قطعنامه‌های بی‌مایه ممتد پیرامون آتش‌بس توسط اکثریت کشورهای عضو، و به دنبال وتو دولت امریکا از وقوع جنایات بی‌شمار، نمونهٔ قوانینِ تعریف‌شده طبقه سرمایه‌داری در هدایت جهانِ مطابق باسیاست‌ها و منفعتِ جناح‌های خودی هست؛ مهم‌تر اینکه نمونهٔ پوچ بودن نظر حاکمان جهان کنونی در باورداشت به مقوله انسان‌دوستی است. معلوم شده است که جنایات گسترده و ارتکابی دولت اسرائیل بدون حمایتِ بی‌قیدوشرط دولت‌های امپریالیستی به‌ویژه دولت امریکا، آلمان، انگلستان و دیگر هم‌عقیده‌شان در نوار غزه و لبنان، محال بود و هست. 80 درصد از هزینهٔ نظامی دولت سرکوبگر اسرائیل را دولت امریکا تأمین می‌کند؛ دولتی که ازیک‌طرف "نگرانِ" اتفاقات "غیرانسانی" در غزه هست و از طرف دیگر قطعنامه‌های اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل [پیرامون آتش‌بس] را وتو می‌کند و هم‌زمان تأمین‌کننده اصلی تسلیحات و ادوات نظامی به دولت اسرائیل در جهت تداوم جنگ، کُشتار کودکان و آواره‌کردن بیش‌ازپیش توده‌های محروم غزه هست. پس بنابه چنین رفتار و کرداری، به بحث گذاشتن این نظر غلط نیست که همه [علی‌رغم یاوه‌گویی‌های بی‌دروپیکر]، همکار و همیار دولت اسرائیل در پیشبرد سیاست‌های سرکوبِ توده‌های بی‌دفاع غزه، کوچ اجباری و اشغال سرزمینشان هستند. همان‌گونه که در گزارش‌ها آمده و از تصاویر مخابره شده پیداست، نوار غزه انباشته از خاک و سنگ در اثر بمباران 24 ساعته دولت اسرائیل شده است و به‌هیچ‌وجه قابل‌سکونت و زندگی نیست؛ سرپناهی برای زندگی نمانده است؛ آب، نان و برق نیست و غذا را بروی‌شان بستند و دستگیرکنندگان را برهنه و تحقیر می‌کنند تا "انسانیت" خود را به جامعه انسانی و مدافع میلیون‌های توده محروم و به‌ویژه به ستمدیدگان غزه نشان دهند.

درنتیجه چطور می‌شود به دلیلِ سلطه‌طلبی و اشغالگری [زمین]، خانه‌هایشان را خراب کرد و حیاتِ انسان‌ها را گرفت و در همان عین حرف از زندگی بهتر و تحقق خواسته‌های آن‌ها به میان آورد؟ چطور می‌شود کودک را کُشت و در همان حال از آیندهٔ وی گفت؟ اوج شارلاتانی و حیله‌گری هست و مسئله بسیار فراتر از اهمیت‌دادن به جان و به حقوقِ پائینیِ میلیون‌ها زن و مرد، جوان و کودک هست. بدین‌سان تفکر انسان‌دوستی حاکمان فاقد اعتبار و پوچ هست و بدرد دنیای انسانیت نمی‌خورد. چراکه ازنظر آن‌ها توصیف انسان وسیله بجهت سودبری، گوشت دم توپ قراردادن و استثمار بی‌رحمانه هست. سر آخر بی‌علت نیست از زبانِ میلیاردها انسان تحت ستم گفته می‌شود که «انسان‌دوستی سرمایه تهوع‌آور» است.

2 نوامبر 2024

12 آبان 1403

**جامعه کارگری زیرِ نظام جمهوری اسلامی**

**شباهنگ راد**

فلسفۀ نظام جمهوری اسلامی در تعهد به سیستم سرمایه‌داری، استثمار و ستم به طبقه کارگر و دیگر توده‌های محروم هست. حکومت‌مداران و دولت‌مداران ایران به هیچ صراطی به‌غیراز تعرض به معیشت مردم مستقیم نیستند. هراندازه از نظام جمهوری اسلامی [پیرامون بی‌عدالتی، توهین و تحقیر در ارتباط با کارگران، زنان و دختران، جوانان و کودکان] گفته و نوشته شود، به نادرست نیست. یاردان اش پُر از چپاول و غارتِ ثروت‌های طبیعی جامعه و به‌موازات آن‌ها نگون‌بختی میلیون‌ها انسان مشقت دیده است. همه زیر آزار و تعدی جمهوری اسلامی هستند و همه سیاست‌های ضد انسانی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند.

درهرصورت اوضاعِ زندگی کارگران بمانند دیگر اقشار و اصناف، زیر فرمانروایی نظام جمهوری اسلامی بسیار ناخوشایند هست. سران حکومت جامعه کارگری را به همراه خانواده‌هایشان تلف کردند، حقشان را علناً زیر پا می‌گذارند، حقوقشان را نمی‌دهند، به تازیانه‌شان می‌بندند و سرکوبشان می‌کنند تا اقتصادِ اسقاط شده‌شان را به‌پیش ببرند. به‌طور یقین زمانِ دورودراز است که چنین رویه‌ای در درون جامعه، در سرپناهِ کارگران و در میدان‌های تولیدی و ساختمانی حاکم شده است و روزی نیست کارگران ایران، شاهد از دست رفتن، مصدومیت در اثر فقدان وسایل ایمنی کار، خودکشی در اثر ناتوانی نیازهای اولیه زندگی و بیکار سازی همکارانشان نباشند. می‌شود گفت از سر خیر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در هیچ حوزه‌ای طبقه کارگر از حقوق و از مقام و منزلتش به‌عنوان سازنده اصلی جامعه برخوردار نیست، و در عوض نیروی کار و سرمایه‌اش دارد به جیب کارفرمایان، صاحبان تولیدی و حاکمان چپاولگر و زورگو می‌رود.

من‌حیث‌المجموع این موقعیت اسف‌باری است که جامعهٔ کارگری ایران با آن‌ها رودررو است و تردید نیست که برداشت‌ها [منظور میان مخالفین حقیقی سیستم سرمایه‌داری] از موقعیت طبقه کارگر و چگونگی برون‌رفت از زیر سلطه نظام جمهوری اسلامی برابر نیست، امّا آنچه همسان است، این است که تفاوتِ نظریِ [آن‌گونه] در توضیح زندگی بسیار غم‌انگیز کارگران وجود ندارد. برای اینکه پلتفرم و چگونگی پیشبرد سیاست‌های ضد کارگری نظام بر روی میز جامعه هست و به هیچ صورت نمی‌شود منکر نابسامانی‌های موجود در جامعهٔ کارگری شد. به‌طور مثال بیش از 11 ماه است که حقوق "کارگران شرکت آبفای رودبار در استان گیلان" را ندادند؛ 4 کارگر به دلیل شرایط نامناسب کاری در تهران جان خود را ازدست‌داده و 11 نفر دیگر در ایلام مصدوم شدند؛ 3 کارگر در حین انجام کار در "معدن سنگ هفتکل" در پی انفجار مصدوم شدند؛ 2 کارگر "پتروشیمی ارغون گستر" در مقابل دادگستری چوار در اثر فشار روزافزون دست به خودسوزی زدند؛ روزانه 6 کارگر ساختمانی در اثر حوادث کار جان خود را از دست می‌دهند؛ و ...

مسلماً موارد فوق، تک نمونه‌ها از موقعیت دهشتناک طبقه کارگر، در زیرسیستم سرمایه‌داری وابسته ایران هست؛ آن‌قدر موردها و آن‌قدر جنایات ارتکابی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به همراه صاحبان تولیدی و کارفرمایان در حق کارگران زیاد هست، آن‌قدر بی‌عدالتی و سوءاستفاده از نیروی کودکان در میدان‌های استثمار بالاست و آن‌قدر بالا کشیدنِ دسترنج کارگران زیاد هست که شرح آن‌ها مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

در عقلِ مریضِ مقامات حکومتی و دولتی تکلیف کارگر پر تر کردن جیب "کارآفرین" هست. از بالا تا پائین دروغ می‌گویند و کارگر، در چنین نظامی فاقد ارزش است و برخلاف یاوه‌گویی‌های "خامنه‌ای"، مبنی بر اینکه «*نقش کارگر یک نقش برجسته است؛ یعنی نقش یک کارگر ماهر و باروحیه و پُرانگیزه، در جهش تولید، یک نقش انکارناکردنی و غیرقابل‌انکار است، نقش مهمی دارد. اگر بخواهیم درست عرض بکنیم، میگوییم [نقش] کارگر و کارآفرین. کارآفرین هم مهم است؛ او هم باید باشد تا کارگر بتواند کار کند. کارگر و کارآفرین دو همکارند در خطّ مقدّم نبرد اقتصادی هستیم....»،* جز بیانِ سوءاستفاده از نیروی کار به جهت گردش سرمایه‌های امپریالیستی نیست. بارهاوبارها "کارآفرین"پول کارگر را بالا کشید و جان آن را در اثر عدم تهیه وسایل ایمنی به خطر انداخت و مصدوم کرد تا سرمایه بیشتری به جیب بزند. "کارآفرین" [در حقیقت صاحب تولیدی]، استثمارگر و کارگر استثمارشونده هست و عکس نظر "خامنه‌ای"، این دوطبقه همگون و "همکار" نیستند. وجود هزاران اعتراضات و اعتصابات کارگری در میدان‌های تولیدی و ساختمانی به غیرازاین نیست که صاحبان تولیدی در تخالف با حقوق پایه‌ای کارگران هستند و وظیفه‌شان استثمار و در تنگنا قرار دادن بیش‌ازپیش زندگی کارگران است.

به‌عبارت‌دیگر جامعه کارگری را نمی‌شود با امید و آرزوهای توخالی، با تحریف حقایق و نیز با یکی دانستن دوطبقه استثمارگر و استثمارشونده به انحراف کشاند. زیرا که تضاد بسیار عمیق بین "کارآفرین" مدنظرِ "خامنه‌ای" با منافع طبقه کارگر است و تحت هیچ شرایط و موقعیتی [این دو] کنار هم نیستند. فزونی جیب ["کارآفرین"] در استثمار بی‌رحمانهٔ کارگر هست که پیدایی کش مکش‌های این دو را به‌آسانی می‌شود در میدان‌های تولیدی و در درون جامعه به آشکار دید. بستن درِ کارخانه‌ها و راه‌ها، درگیری با ارگان‌های سرکوب و مدافعین صاحبان تولیدی، علائم بیان و خواست، و در حقیقت بیان‌کننده غیر همگونی طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌داری هست. یکی نافی دیگری است و مجالی در کنار هم بودن نیست و بی‌گمان روزی جامعهٔ کارگری، جواب نهایی خود را به حافظان سرمایه و به استثمارگران خواهد داد؛ برای اینکه یکی در فکر غارت ثروت‌های جامعه و سرقت دسترنج کارگران هست و دیگری منظور و مقصودش تقسیم ثروت در میان سازندگان اصلی جامعه بشری هست. به این سبب تفاوت [این دو] از زمین تا آسمان هست؛ جنگ طبقاتی است و کارگران با تمام وجود درصدد نابودی سرمایه‌داران با تمام نهادها، انجمن‌ها و ارگان‌های سرکوب وابسته بدان‌ها در میدان‌های تولیدی و در درون جامعه هستند؛ نه استثمارکنندگان کمترین خویشاوندیِ در تقسیم ثروت با تولیدکنندگان اصلی جامعه دارند و نه استثمارشوندگان، زبان مشترک و هم‌زیستی با تخریب‌کنندگان زندگانی‌شان دارند.

در بستر چنین حقیقتی است که جامعۀ ایران سال‌هاست در اثر فشار بی‌حدوحصر حاکمان و سرمایه‌داران در حال منفجرشدن هست. بنا به "آمارهای مرکز پژوهش‌های مجلس"، 25 میلیون نفر در زیرخط فقر قرار دارند. حقوق کارگر نیز بسیار پایین‌تر از سطح تورم جامعه است و کارگر قادر به پرداخت اجاره خانه سرسام‌آور نیست. پولی در جیبش نمانده است و از قدرت خریدِ نیازهای اولیه زندگی، یعنی تهیه ناهار روزانه و یک وعده گوشت در ماه برای خانواده‌اش بازمانده است. در همین رابطه روزنامه ایلنا از زبان یک کارگر می‌نویسد: "*امروز ناهار یک‌تن ماهیِ شیلتون خریدم ۷۴ هزار و ۹۰۰ تومان، یک کنسرو لوبیا قرمز هم به قیمت ۳۲ هزار و ۹۰۰ تومان؛ این دوتا روی‌هم با دو عدد نان شد ۱۱۰ هزار تومان؛ این ناهارِ یک روز من است؛ از قیمت‌ها تعجب کردم؛ هفته قبل همین کنسرو لوبیا را با همین بِرَند خریده بودم ۲۴ هزار تومان؛ چطور تورم را کنترل کرده‌اند؟ حقوق ما دیگر به‌اندازه‌ی خوردوخوراکمان نیست*".

با یک حساب سرانگشتی و بدون کمترین تلاش می‌شود فهمید که درآمد و سطح زندگی کارگر با درآمد و سطح زندگی صاحبان تولیدی، شبیه به هم نیست. دهه‌هاست تهیه سقفِ کارگران نه انتخابی بلکه به مقدارِ درآمد و به جیبشان مربوط هست. بی‌علت نیست که هزاران کارگر به دلیل کرایه سرسام‌آور خانه‌ها به حاشیه شهرها روانه شدند و روزانه با هزار مشکل و مشغله برای درآمدِ چندرغاز به میدان‌های استثمار روانه می‌شوند. یعنی اینکه گزینه‌ای به دلیل خالی بودن جیبشان ندارند. این‌ها اوضاعِ کار و زندگی است که حکومت‌مداران، دولت‌مداران و صاحبان تولیدی برای کارگران و خانواده‌هایشان ساختند؛ این‌ها ارزشمندی و ارزش‌گذاری به کار و به زندگیِ کارگرانِ تحت حکومتِ مدنظر "خامنه‌ای" است

خلاصه حکومت ایران سخنگو و بیان‌کننده خواست طبقه کارگر در برابر صاحبان تولیدی و استثمارگران نیست. نظام اجتماعی ایران نیاز به تغییر دارد و تغییر آن وابسته به نبرد سرنوشت‌ساز تاریخی سازمان‌یافتۀ طبقه بالنده [کارگر] با طبقه میرنده [سرمایه‌داری] هست. زمانی زندگی کارگران و دیگر اقشار و اصناف زیر ستم تغییر خواهد کرد که حاکمیت و ریشه سرمایه‌داران در ایران نابود و سوزانده شود. برای اینکه جمهوری اسلامی به‌عنوان نظام وابسته به امپریالیست‌ها پتانسیل شراکت طبقه کارگر در استفاده و در سهم بری از تولیدات جامعه ندارد. به سرکار گمارده شده است تا سیاست استثمار بی‌رحمانه کارگران را پی گیرد و هرگونه اختلال در چرخه اقتصاد امپریالیستی [توسط کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده] را سرکوب و روان‌تر کند. ازاین‌رو یگانه راه و خلاصی از وضعیت موجود مربوط به ساقط کردن سیستم سودجو و برقراری نظم و ترتیب متناسب با به رسمیت شناختن حقوق سازندگان اصلی آن است. این نظم و ترتیب و دستگاهی است که جامعه ایران تشنه آن هست و به‌طور یقین روزی طبقه کارگر به‌عنوان یگانه طبقه تا به آخر انقلابی پرچم خود را در برابر "کارآفرینان" و استثمارگران برافراشته خواهد کرد.

27 اکتبر 2024

6 آبان 1403